

نگاهی به انقلاب همه خلقی ۵۷، در آغاز بیستمین سال آن - ۲

طلبه هائسی جوان و بشدت مرتجع، که در مکتب "استاد" های حجتیه تربیت شده بودند! آنچه که دیروز روی داد، به گذشته تعلق دارد، اما "امروز" با "دیروز" پیوند دارد. نمی توان مدافع تحولات مثبت در ایران امروز بود، اما به دیروز مراجعه نکرد و از درون تجربه باقی مانده، سیاست و تاکتیک امروز را اتخاذ نکرد. همه بحث ما، با تمام نیروهای طرفدار تحولات مثبت در ایران، امروز و در این شرایط، همین است. همه کوشش ما در دعوت از همه این نیروها برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و پذیرفتن سهم خویش در جنبش نوین مردم ایران، بر همین اساس بود و امروز نیز بر همین اساس است!

اگر از فردای پیروزی انقلاب، توجه به توطئه های داخلی و خارجی علیه انقلاب، توجه به نقش "حجتیه" و "فراماسونی" بخشی از وظیفه انقلابی ما بود، امروز این وظیفه دو صد چندان است. به همین دلیل بخش دوم "نگاهی به انقلاب ۵۷ و سرگذشت آن" را با نقش انجمن حجتیه در جمهوری اسلامی شروع می کنیم. امسال، سالگرد پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، همزمان شد، با مرگ پایه گذار و رهبر "حجتیه" در ایران. او در سالهای اخیر، تنها نقش مرشد و استاد را داشت و امور در دست وفادارترین یارانش بود، اما نام "حجتیه" و "توطئه علیه انقلاب ۵۷" با نام او پیوند ناگسستنی دارد.

وابستگان درجه اول "حجتیه" در ایران شد. مناسفانه و در کمال حیرت، نه این لیست ها در جمهوری اسلامی افشاء شد، نه مردم با این چهره ها و نقش آنها آشنا شدند و نه وابستگان شناخته شده و ناشناس مانده حجتیه و فراماسونی از صحنه خارج شدند. آنها نه تنها ماندند، بلکه هر روز مواضع استوارتری را نیز بدست آوردند. این نفوذ بی وقفه، تا فتح بیت آیت الله خمینی و هدایت او برای بزرگترین اشتباهات تاریخی پیش رفت!

بحث حزب ما و محتوای نامه های مستدلی که رهبری حزب در اختیار آیت الله خمینی و دفتر مخصوص او گذاشت، نه بر سر برکناری و تصفیه، امثال "طیب" ها و یا آیت الله "مصباح" ها، بعنوان مهره های حجتیه در تلویزیون و یا حوزه های علمیه، بلکه بر سر درک عمیق از نقشی بود، که این انجمن مافیائی در ارتباط با امپریالیسم جهانی برعهده داشت.

"حجتیه" که با پیروزی انقلاب ابتکار عمل را در ایران از کف داده بود، سرعت توانست خود را بازسازی کرده و نقشی مطابق آنچه که برای جمهوری اسلامی ضرورت داشت را برعهده گیرد. نخستین تیر، برپشتانی آیت الله مرتضی مطهری شلیک شد، که متفکر بود و اهل اندیشه و مخالف ارتجاع مذهبی! گروه مذهبی "فرقان"، مخلوطی از وابستگان حجتیه و باقی مانده های بخشی روحانیت ساواک شاهنشاهی بود. رهبران این گروه، پس از دستگیری، در زندان خود را مجری حکم خداوند معرفی کردند، که یک منحرف از اسلام را از روی زمین برداشته اند!

در آغاز بیستمین سال انقلاب عظیم و همه خلقی ۵۷، نگاهی دوباره به جزئیات همه آنچه که در این ۲۰ سال بر مپهن ما، مردم ایران و انقلاب ۵۷ گذشت، امری ناممکن است. اما، ناممکن بودن این امر، نمی تواند به معنای فراموشی کردن و یا نادیده گرفتن بزرگترین و تعیین کننده ترین حوادث و یا به فراموشی سپردن نقشی باشد، که بزرگترین نقش آفرینان در جمهوری اسلام افشاء کردند. نقش و حوادثی، که یکی از خلقی ترین و مردمی ترین انقلاب های این قرن را، تا لبه پرتگاه قطعی هدایت کرده است. اگر پورش ارتش عراق به ایران، بزرگترین رویدادی است که از خارج به انقلاب ایران تحمیل شد، در داخل کشور، بزرگترین و مخرب ترین نقش را، برای نابودی این انقلاب، انجمن و یا بهتر است، گفته شود: مافیای "حجتیه"، ایفاء کرد.

حزب توده ایران، یگانه سازمان و حزب سیاسی ایران بود، که از همان نخستین ماه های پس از پیروزی انقلاب ۵۷، مستقیم و غیر مستقیم، توجه همه نیروهای حامی انقلاب را، فارغ از هر اندیشه مذهبی و یا غیر مذهبی، به نقش پنهان "حجتیه" جلب کرد. حزب توده ایران، در تمام این دوران و بنا آگاهی از ارتباط های پنهان "حجتیه" با "فراماسونی" جهانی، حضور و نقش امپریالیسم کهنه کار انگلستان، در پایه گذاری و هدایت این انجمن، اطلاعاتی که از فعالیت های این انجمن در دوران پیش از انقلاب داشت، حضور مهره های دستچین شده این انجمن در کنار رهبران جمهوری اسلامی و... بارها خواهان افشای لیست "فراماسونی" و لیست رهبران و

"حجتیه" و انقلاب ۵۷

می شدند. در مقابل، تشکل های وابسته به "حجتیه"، در میان روحانیون و بازاری های مذهبی عضوگیری کرده و سازمانی سراسری در ایران بوجود آورده بودند. سران هر دو جریان، با آنکه یکدیگر را خوب می شناختند، کاری به کار یکدیگر نداشتند و ساواک شاهنشاهی نقش میانجی را بین آنها بازی می کرد. در حالیکه "حجتیه"، علاوه بر پیوندهای داخلی اش با ساواک، در سطح بین المللی و از طریق شاخه های انگلیسی "اخوان المسلمین"، با سرویس های بین المللی سازمان جاسوسی انگلستان - آنتلیجنس سرویس - ارتباط برقرار ساخته بود، سران کانون های بهائی نیز، در حالیکه در عالی ترین مقامات نظامی، دریاری و حکومتی شاهنشاهی حضور داشتند، با سازمان جاسوسی اسرائیل "موساد" و سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" نیز ارتباط ها مستقیم برقرار ساخته بودند. همه این پیوندها، بنا بر نوشته ها و گفته های ارتشبد "حسین فردوست"، با اطلاع دربار و شخص شاه برقرار شده و اطلاعاتی که از این طریق بدست می آمد نیز، بصورت دسته بندی شده، از طریق دفتر مخصوص شاه، که "فردوست" آژرا اداره می کرد، در اختیار شاه قرار می گرفت. این ارتباط ها، در نوع خود، امکاناتی را برای مانور در میان سازمان های اطلاعاتی انگلستان، آمریکا و اسرائیل به شاه می داد. مانورهای درحد پا درمیانی بین مصر و اسرائیل، پس از درگذشت ناگهانی جمال عبدالناصر و روی کار آمدن

آیت الله شیخ "محمود تولاتی" معروف به "حلسی" در تهران درگذشت. او بنیانگذار انجمن ضد بهائیت "حجتیه" بود. انجمنی که به توصیه و هدایت انگلستان و توسط بخش انگلیسی سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی ساواک تشکیل شد.

فعالیت انجمن حجتیه در دوران حیاتش در نظام شاهنشاهی، بر سه محور استوار بود: کمونیسم ستیزی، منحرف ساختن تشکل های مذهبی از مبارزه با نظام شاهنشاهی، تبلیغ برای تحمل ستم نظام شاهنشاهی تا ظهور حضرت مهدی. آن بخش از مبارزه و اهداف حجتیه، که به ستیز با "بهائیت" ختم می شد، ریشه در همین محور سوم داشت. بهائی ها، بعنوان شاخه ای از شیعه، اعتقاد دارند، امام زمان، همان بنیانگذار "بهائیت" - بهاء - ا لفق بوده و ظهور کرده است، در حالیکه "حجتیه" ظاهراً در دفاع از غیبت امام زمان و مبارزه با بهائی ها که اعتقاد دارند امام زمان ظهور کرده است، وارد میدان شده بود. بدین ترتیب، دو گروه بندی انگلیسی-آمریکائی در دوران شاه به رقابت با یکدیگر سرگرم بودند: بهائی ها و حجتیه ای ها

بهائی ها، که محافل و تشکل های مخفی حکومتی نیز داشتند، بسیاری از پست و مقام های حکومتی و دریاری را در زمان حکومت شاه در اختیار داشتند و از سوی دربار و ساواک شاهنشاهی حمایت همه جانبه

انورسادات، برخی مانورهای سیاسی-اقتصادی در "اوپک"، خرید برخی سلاح‌های نظامی پیشرفته و...

گسترش حمایت آمریکا از شاه و سپس پیوند همه جانبه شاه با اسرائیل، بتدریج از وزن و اعتبار "حجتیه" و حامیان مستقیم و غیر مستقیم آن در دربار شاهنشاهی کاست. شاه، که پس از قیام ۱۵ خرداد، بنیانگذاری، تقویت و حمایت از تشکل‌های حجتیه را پذیرفته و دست امثال "اسدا" و "عالم"، ارتشبد "حسین فردوست" (قائم مقام ساواک و رئیس دفتر ویژه شاه) مهندس "جعفرشریف امامی" (رئیس مجلس سنا)، دکتر "منوچهر اقبال" (مدیرعامل شرکت نفت) امام جمعه تهران، "امامی" را برای حمایت و هدایت این کانون بازگذاشته بود، در دهه ۵۰ خود را بی نیاز از این شاخه ارتباطی-اطلاعاتی احساس کرد. هم نقش مستقلی، که ارتشبد فردوست، در جریان انقلاب و در ارتباط با مذهبیین و روحانیون ایفاء کرد و کینه و نفرت خویش از شاه را در کتاب خاطراتش فاش ساخت، و هم افشای گلابیه‌ها و انتقادهای امثال دکتر اقبال و عالم، نسبت به شاه که در خاطرات و نوشته‌هایشان راه یافته، نشاندهنده همین تغییر توازن اعتبار در دربار شاهنشاهی است.

انجمن "حجتیه"، در واقع پس از قیام ۱۵ خرداد پایه ریزی اساسی شد و اتفاقاً، اسدا، عالم، یکی از شناخته شده‌ترین چهره انگلیسی در دربار شاهنشاهی مبتکر آن شد. این درحالی بود، که اسدا، عالم، که نخست وزیر دربار بود، در سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، دستگیری آیت الله خمینی و تبعید او به ترکیه و سپس عراق، نقش اول را ایفاء کرد. جسارت و سفاکی اعلم در سرکوب قیام ۱۵ خرداد، در برابر ترس و وحشت شاه، که مانند همیشه خود را آماده فرار کرده بود، چنان بود، که این سفاکی و بی باکی، از قول شاه با این جمله توصیف می‌شود: «این مرد نادان، با نادانی‌اش بزرگترین خدمت را به ما کرد!» (۱)

ضرورت نفوذ سازمان یافته در میان مذهبیین، اطلاع از گرایش‌های سیاسی طلاب جوان و روحانیون طرفدار آیت الله خمینی، ایجاد جنگ تبلیغاتی-مذهبی در میان این دسته از روحانیون و مذهبیین و منحرف ساختن تشکل‌های مذهبی از مبارزه با دربار شاهنشاهی و مطلع بودن از جزئیات آنچه در حوزه‌های مذهبی می‌گذشت، در عین حفظ ارتباط رسمی با مراجع تقلید مذهبی، نخستین انگیزه‌های دربار شاهنشاهی برای حمایت از "حجتیه" بود. پس از آنست که ساواک و دربار شاهنشاهی از حجتیه در عرصه‌های دیگر و در سطح منطقه و در میان دیگر کشورهای مسلمان بهره گرفت. وجود سازمان‌های مخفی "آخوان المسلمین" در تمامی کشورهای مسلمان و ارتباط حجتیه با آنها، عرصه مانور قابل توجهی را برای دربارشاهنشاهی فراهم ساخته بود. تبلیغ سازمان یافته حجتیه در میان نیروهای مذهبی، براین اساس قرار داشت، که: «باید امکان داد، تا فساد و تباهی آفت‌زاد شود، تا حضرت مهدی ظهور کند، هر نوع مبارزه با فساد درباری، ظلم و تبعیض اجتماعی، ظهور امام زمان را به عقب خواهد انداخت و باید با آن مخالفت کرد!»

بر پایه همین اندیشه و استراتژی بود، که بسیاری از روحانیون، وعاظ و باصلاح‌اهل منبر، که به نوعی با حجتیه ارتباط داشتند و ساواک مخالفتی با منبر رفتن آنها نداشت، در تمام سال‌های دهه ۴۰ و سال‌های اولیه دهه ۵۰، به هر مناسبتی که بالای منبر می‌رفتند، بخشی از تبلیغاتشان علیه توده‌ای‌ها، فدائیان‌ها، کمونیسم، اتحاد شوروی، مجاهدین خلق (با عنوان مارکسیست‌های اسلامی) بود. بر همین اساس، مقابله با "علی شریعتی" و حسینیه "ارشاد"، مسجد "هدایت" و آیت الله طالقانی نیز بخشی از وظائف آنها را تشکیل می‌داد. برای مقابله با "علی شریعتی" در ابتدا آیت الله "مطهری" را حمایت کردند و پس از مرگ ناگهانی علی شریعتی، مقابله و تحمیل انرژی به آیت الله مطهری نیز توسط همین گروه از روحانیون و بازاری‌های وابسته به حجتیه شروع شد! مقابله‌ای که گفته می‌شود، سرانجام به ترور او در همان ماه‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب ختم شد! (۲) کینه و نفرت "حجتیه" از آیت الله طالقانی نیز، در همان دوران اولیه پیروزی انقلاب، با تلاش برای رویاروی قرار دادن آیت الله طالقانی با آیت الله خمینی و سپس حذف او به کمک آیت الله خمینی بروز کرد. دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی، وابسته اعلام کردن مجاهدین خلق به آیت الله طالقانی و ترندهائی از این دست، بخشی از تدارک این نقشه بود. نقشه‌ای که پس از مرگ ناگهانی و ستوال برانگیز آیت الله طالقانی، با صبر و حوصله و گام به گام، علیه آیت الله منتظری به اجرا گذاشته شد!

انشعاب مهلک در سازمان مجاهدین خلق

پس از ایجاد انشعاب در سازمان مجاهدین خلق و بیرون آمدن گروه‌بندی "پیکار" با تفکر باصلاح‌مارکسیستی از درون این سازمان، بهترین

فرصت برای انجمن حجتیه، جهت یارگیری از میان طرفداران و حامیان سازمان مجاهدین خلق فرا رسید. این انشعاب، که ساواک اگر سازمانده آن هم نبوده باشد، حامی همه جانبه آن بود، بزرگترین شکاف را در میان مذهبیین مبارز بوجود آورد. چهره‌های شناخته شده "حجتیه"، مانند شیخ محمود حلبی، آیت الله حائری شیرازی، آیت الله راستی کاشانی، آیت الله واعظی و... که از همان ابتدای شکل‌گیری سازمان مجاهدین خلق، از درون نهضت آزادی ایران، آنرا مارکسیست و کمونیست اعلام کرده و مخالف هر نوع کبک مالی مراجع تقلید و بازاری‌ها به این سازمان بودند، با این انشعاب به قهرمان شناخت ماهیت مجاهدین و مخالفان آلوده شدن اسلام به مارکسیسم تبدیل شدند. برخی از زندانیان مذهبی، که اگر با حجتیه ارتباط سازمانی هم نداشتند، پیوند روحی با آن داشتند، از همان درون زندان دست به یارگیری زدند و آشکارا مبلغ حجتیه شدند. "علی اکبر پرورش"، نخستین وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی و نماینده مجلس اسلامی از اصفهان در دوره چهارم، از جمله این افراد بود. این یارگیری و صف بندی تا درون حوزه‌های غلبه راه یافت و رسوخ کرد و در میان گروه‌های مذهبی جوان و دانشجو نیز پیش از ده گروه مذهبی از دل سازمان مجاهدین و یا از میان هواداران آن بیرون آمد، که ستیز با مارکسیسم، ابتدا یکی از اهداف آن‌ها و سپس بزرگترین هدف آنها شد. قشریت، ضدیت با مارکسیسم و مقابله با مجاهدین و سازمان پیکار چنان شد، که با مبارزه با نظام شاهنشاهی برابر قرار گرفت. در زندان‌ها، بزرگترین شکاف بین زندانیان مذهبی و غیر مذهبی تا حد پرهیز از اتصال دست زندانیان مذهبی با دست زندانیان غیرمذهبی پیش رفت و در دانشگاه‌ها و حتی خانه‌های تیمی مجاهدین نیز شکاف تا حد افشای اسرار سازمانی، قتل‌های درون سازمانی و... جلو رفت! در همین دوران، بزرگترین تلاش را زندانیان قدیمی توده‌ای، در زندان‌های شاهنشاهی کردند، تا به این نفاق خاتمه بخشیده و جلوی رشد آنرا بگیرند، اما ساواک و دربار شاهنشاهی که خود سازمانده و یا حامی این ماجرا بودند، با همه نیروی خود برای خنثی سازی این تلاش توده‌ای‌ها عمل کردند. تبعید و تغییر زندان این توده‌ای‌ها، از جمله ترندهای ساواک و دربار شاهنشاهی، در این زمینه بود. رویدادهای سال‌های پس از پیروزی انقلاب، بخوبی نشان داد، که این نفاق و جدائی چه خدمت بزرگی به دشمنان انقلاب ایران و امپریالیسم جهانی بود! بخشی از زمینه‌های انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی، یک تازی و امکان نفوذ تشکیلاتی حجتیه در تمام ارگان‌های نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی، فجایعی که در زندان‌ها روی داد و سرانجام قتل‌عام زندانیان سیاسی، تحت همین بهانه تشویق شد و سازمان یافت. ارتجاع مذهبی و حجتیه، با همین پیش زمینه‌ها، در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، که خود قادر نبودند جلو آمده و راسا مقامات کلیدی را اشغال کنند، توانستند از نزدیکی و همکاری چپ مذهبی با چپ غیر مذهبی جلوگیری کنند!

ارتجاع مذهبی و ساواک شاهنشاهی، بیشترین بهره را از انشعاب در درون سازمان مجاهدین خلق بردند!

انشعاب در سازمان مجاهدین، تبلیغ بی وقفه "مارکسیست‌های اسلامی" توسط ساواک و حجتیه، بازگشت به قشریت مذهبی، در میان نیروهای مبارز مذهبی و یک سلسله عواملی از همین دست، شرایط را از هر نظر برای رشد و گسترش سازمان "حجتیه" در ایران فراهم ساخت. بازار و بویژه سران مذهبی بازار در تهران، اصفهان، مشهد، تبریز و شهرهای بزرگ ایران، هر کدام به نوعی مستقیم و غیر مستقیم با "حجتیه" پیوند برقرار کردند. از درون زندان شاهنشاهی، یگانه سازمانی که فاصله خود را با حجتیه و قشریت مذهبی حفظ کرد، باقی مانده‌های رهبری "حزب ملل اسلامی" به رهبری مهندس "کاسم بجنوردی"، "ابوالقاسم سرحدی زاده"، حتی حجت الاسلام "حجتی کرمانی" بود. در مقابل، سازمانی که بقایای آن مستحکم‌ترین پیوند را با حجتیه برقرار ساختند، "موتلفه اسلامی" بود. آن فاصله گیری حزب ملل اسلامی و این پیوند موتلفه اسلامی، موجب شد تا ساواک، در حمایت از حجتیه (و احتمالاً درخواست شیخ محمود حلبی) با موافقت دربار شاهنشاهی، طی مراسمی که در زندان و بنام "سیاس" برپا شد، سران "موتلفه اسلامی" (نظیر اسدا، لاجوردی، عسگرولادی، پرورش و...) را از زندان مرخص کند، اما سران حزب ملل اسلامی را در زندان نگهدارد! رهبران "موتلفه اسلامی" بعدها شرکت در مراسم "سیاس" را تبعیت از فتوی مذهبی روحانیون، برای بیرون آمدن از زندان و پیوستن به مبارزه توجیه کردند، در حالیکه سران حزب ملل اسلامی در اوج انقلاب و همراه دیگر زندانیان از زندان‌ها خارج شدند. این فاصله گیری از حجتیه و موتلفه

برپائی "ده شب شعر" در انستیتو "گوته"، که ابتکار و سازماندهی آن بصورت عمده برعهده شناخته شده ترین چهره های چپ، توده ای و مارکسیست ایران - پیروز شخصیت های شناخته شده ای نظیر "محمود اعتماد زاده" (به آذین)، سیاوش کسرانی - تشدید بحران در دستگاه حکومتی شاه، خیزش های پراکنده اما مصمم مردمی در برخی محلات حاشیه ای و حاشیه نشین تهران (مانند منطقه کج سفید نارمک و حمله مردم به شهرداری ناحیه ۶ و...)، کاربرد تحلیل و توصیه های "حجتیه" برای ثبات دربار و نظام شاهنشاهی و نرفتن به طرف انقلاب را کم اثر ساخت. برکناری افشا شده ترین چهره های بهائی و وابسته به سازمان های جاسوسی اسرائیل و امریکا، نظیر ارتشید نصیری، سیهید آبادی، ارتشید طوفانیان، برکناری و به زندان افتادن "هویدا"، برکناری امثال دکتر "شاهقلی"، وزیر بهداری، مهندس "روحانی"، وزیر آب و برق (نیرو) و سپس رویکرد دوباره شاه به مهندس "جعفر شریف امامی" و... همگی تلاش هایی بود، که می توانست به توصیه مستقیم و غیر مستقیم "حجتیه" و برای واگذاری کنترل اوضاع به این انجمن و سران آن صورت گرفته باشد، اما گام های انقلاب، بسیار بلندتر از این ترفندها و جابجائی ها از راه می رسید و انگیزه ها و آرمان های میلیون ها توده مردم ایران، برای انقلاب، هرگز در چارچوب خواست ها و توطئه های دربار و حجتیه نگنجید.

خروج روحانیونی نظیر آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری از زندان شاهنشاهی، عرصه را بر حجتیه و یکه تاز بهایش تنگ کرد. هر کدام از این دو آیت الله طرفداران بی شماری در میان مردم و روحانیون داشتند، که در تمام دوران قدرت نمائی شاه و گسترش تشکیلات و نفوذ حجتیه توانسته بودند استقلال خود را حفظ کرده و آلوده به این تشکیلات مافیائی نشوند. پیش از خروج آنها از زندان نیز، گروه دیگری از روحانیون طرفدار آیت الله خمینی ابتکار عمل را بدست گرفته بودند، که آلوده به تشکیلات حجتیه نبودند. بیس و هراس آیت الله خمینی، از آلوده شدن به مافیائی حجتیه چنان بود، که پیش از پیروزی انقلاب و پس از آن نیز، شرط واگذاری هر مسئولیت و شغلی را به روحانیون و مذهبیین آلوده به حجتیه، استغفار آنها از این انجمن اعلام کرده بود.

قرس آیت الله خمینی از حجتیه

برای آیت الله خمینی، در میان وابستگان و رهبران مولفه اسلامی، تنها فردی که به استغفار از حجتیه نیاز نبود، حاج مهدی عراقی بود، که خیلی زود به همان سرنوشتی گرفتار شد، که آیت الله مرتضی مطهری شد. سنگ اندازیهای حجتیه بر سر راه انقلاب، بیس و هراس آیت الله خمینی را از این انجمن، به نفرت تبدیل ساخته بود. او خوب می دانست، که حجتیه یعنی انگلستان!

این آگاهی، بدلیل اسارت آیت الله خمینی در توهماش نسبت به وحدت میان روحانیون، از یک طرف و انواع ترفندهای حجتیه و حمایت ها و راهنمایی ها حامیان انگلیسی آن، از طرف دیگر، عملاً و بتدریج، در سالهای پایانی حیات او و در سرزنشگاه های مهم، موجب به اسارت درآمدن آیت الله خمینی در چنگال تشکیلات حجتیه شد.

پس از پیروزی انقلاب، نه آیت الله خمینی شیخ محمود حلبی را به حضور طلبید و نه او تقاضای چنین دیداری کرد. اولین و آخرین پیغام او برای آیت الله خمینی، درعین قبول نقش رهبری او در انقلاب، نوعی اولتیماتوم و پیشنهاد شراکت در رهبری جمهوری اسلامی نیز بود!

آیت الله حائری شیرازی، که اکنون با حکم رهبر کنونی جمهوری اسلامی، نماینده ولی فقیه در فارس و امام جمعه شیراز است، پیام آیت الله شیخ محمود تولاتی (حلبی) را، در همان آغاز پیروزی انقلاب، برای آیت الله خمینی برد. شیخ محمود تولاتی پیغام فرستاده بود: «شما هیچ سازمان و تشکیلاتی ندارید. تشکیلات ۳۰ هزار نفری من در خدمت شماست!» آیت الله خمینی این پیشنهاد شیخ محمود حلبی را رد کرد و شرط پذیرش همکاری اعضای حجتیه را نیز استغفار آنها از عضویت و ارتباط با این تشکیلات اعلام داشت. حائری شیرازی نیز، دستش به هیچ یک از ارکان قدرت حکومتی بند نشد! لیست وابستگان حجتیه و روحانیون وابسته به ساواک و فراماسونی، در اختیار آیت الله خمینی بود، اما هرگز این لیست و هیچ بخشی از ارتباط های روحانیون با انگلستان و ساواک و دربار شاهنشاهی، به بهانه حفظ کیان اسلام و حفظ آبروی روحانیت و ضرورت وحدت آن منتشر نشد. این مصلحت اندیشی، بزرگ ترین ضربه را به انقلاب و به شخص خود آیت الله خمینی زد.

دهها عضو رهبری و کادر با تجربه حجتیه، برای حضور در دولت، مجلس، ارگان های انقلابی و حکومتی، به توصیه حجتیه استغفار کردند تا در

اسلامی، البته تنها شامل حال رهبران و وابستگان حزب ملل اسلامی نشد، بلکه افرادی نظیر "رجائی"، آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، برخی کادرهای اولیه سازمان مجاهدین خلق و... را نیز شامل شد، که بخشی از نیروی مذهبی زندان به حساب می آمدند.

بدین ترتیب، در نیمه اول دهه ۵۰، بویژه پس از انشعاب "پیکار" از درون سازمان مجاهدین خلق، و گرایش به سمت "حجتیه" از سوی بازار و روحانیون سنتی، مبارزه با کمونیسم، مارکسیسم و مارکسیسم اسلامی چنان در دستور کار این انجمن قرار گرفت که حتی مبارزه با بهائیت که پوشش و بهانه اولیه برای تشکیل حجتیه بود، در حاشیه قرار گرفت. روحانیون که همیشه با شک و تردید به مبارزات مذهبی نیروهای غیر روحانی، نظیر علی شریعتی و سازمان مجاهدین خلق، سران نهضت آزادی و امثال مهندس بازرگان ها، دکتر پیمان ها و دکتر سامی ها، می نگریستند حمایت خود از "حجتیه" را نه تنها چند برابر، بلکه آشکارتر کردند. در واقع مبارزه با مارکسیسم اسلامی، کمونیسم، مارکسیسم و تشدید و تشویق جدائی ها و دشمنی ها میان نیروهای مبارز مذهبی و غیر مذهبی، سومین هدف و دلیل موجودیت "حجتیه" را نیز با خود همراه داشت؛ یعنی تشویق و تبلیغ انفعال، جلوگیری از مبارزه به بهانه جلو انداختن ظهور حضرت مهدی، و در واقع خدمت به دربار شاهنشاهی برای ادامه حیاتش در ایران!

"حجتیه" به بهانه پاکیزه نگاهداشتن صفوف مذهبیون از افکار مارکسیستی و مقابله با اندیشه هایی که آنها عین "بهائیت" تبلیغ می کرد، و بهائیت را به نوعی عوامفریبانه (حتی بالای منابر و روضه خوانی ها) نوعی مارکسیسم معرفی می کرد، در نیمه اول دهه ۵۰ موفق شد، بزرگترین خدمت دوران موجودیت خود - تا آن لحظه - را به دربار شاهنشاهی بکند و آن نبود، جز ایجاد شکاف و دو دستگی در میان روحانیون و طلاب طرفدار آیت الله خمینی، در حوزه های مذهبی!

این شکاف و دو دستگی با هدایت ساواک و دربار شاهنشاهی، به یک "حجتیه" و به بهانه ارتباط و نقش آیت الله منتظری در یکی از جنجال برانگیزترین حوادث آن سال ها در شهر اصفهان ممکن شد. یعنی قتل آیت "شمس آبادی"، یکی از سران "حجتیه" ایران و استاد حجتیه در اصفهان! ما این بخش را، بدلیل نقش و اهمیتی که در ماجرای عزل آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی دارد و همچنان بعنوان مهمترین کشاکش مذهبی-سیاسی در جمهوری اسلامی مطرح است، جداگانه در همین شماره نشریه آورده ایم. (۳)

شکاف در میان روحانیون و نیروهای مذهبی سیاسی، بی اعتمادی و حتی مبارزه نیروهای مذهبی با نیروهای ملی و بویژه با مارکسیست ها، نفوذ حجتیه در تمام حوزه های علمیه مذهبی و در میان سران مذهبی بازار، در مجموع و به زعم دربار شاهنشاهی دژ استواری را در مقابل هر نوع خیزش عمومی سیاسی و انقلابی بوجود آورده بود. بخشی از وظیفه ساواک برای مقابله با مارکسیست ها، توده ایها، فدائی ها، اتحاد شوروی و... از شانه ساواک برداشته شده و بر شانه حجتیه گذاشته شد. در عین حال، دو گروه بندی بهائی های حکومتی و سران حجتیه اطلاعاتی را درباره فعالیت های یکدیگر، از طریق دفتر ویژه و ارتشید "حسین فردوست" در اختیار دربار می گذاشتند، که بهر حال کنترل شاه را بر امور تقویت می کرد.

اختلافات دوران رکود جنبش، بدشوار، جای خود را به تفاهم و همکاری داد!

این وضع به گونه ای بود، که در سال ۱۳۵۶، درحالی که جوانه های خیزش عمومی علیه دربار شاهنشاهی و یکه تازی شاه، در ایران سربرآورده بود و برخی نیروهای مذهبی-ملی ورود به صحنه را ممکن و ضروری (حتی برای در دست گرفتن ابتکار عمل) تشخیص داده بودند، اکثریت قریب به مطلق روحانیون، چهره های سیاسی شناخته شده مذهبی-ملی و... چنان غرق اختلافات، تردیدها و بی اعتمادی ها به یکدیگر بودند، که ورود به صحنه را جایز نمی دانستند. (در این ارتباط نیز، بخشی از یادمانده ها و مسرور یادداشت های پراکنده زنده یاد "رحمان هاتمی" را در این شماره راه توده و بصورت مستقل می خوانید.) (۴)

در این دوران و در میان نیروهای مذهبی، حجتیه بزرگترین مشوق پنهان و آشکار، انفعال، پرهیز از انقلاب، مشکوک بودن حرکات طرفداران آیت الله خمینی، بزرگ جلوه دادن آیت الله ها و مراجع تقلیدی نظیر شریعتمداری، خوشی، گلبایگانی و... در برابر آیت الله خمینی بود.

نظامی سپاه پاسداران نیز با آن در ارتباط سازمانی قرار گرفتند. تشکیل علنی کنگره چهارم مؤتلفه اسلامی، خود سند معتبری بود، در ارتباط با فعالیت غیر علنی و غیر آشکار حزبی که بزرگترین نقش را در جمهوری اسلامی دارد و تاکنون سه کنگره و دهها پلنوم و همایش برگزار کرده است. تنها در جریان انتخابات مجلس پنجم و سپس انتخابات ریاست جمهوری، افشاکاری پیرامون نقش این جمعیت در جمهوری اسلامی چنان ابعاد گرفت که دیگر پنهان ساختن حیات این حزب در جمهوری اسلامی ممکن نبود. پنهان نگاه داشتن فعالیت و ترکیب رهبری مؤتلفه اسلامی، آنقدر برای سران این حزب و روحانیون مبارز اهمیت داشت، که نشریه "بهار" به سردبیری عباس عبدی، در همان اولین گام و اولین شماره، که نام و عکس چندتن از رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی را منتشر ساخته بود، برای همیشه و به حکم هیات بررسی مطبوعات، در وزارت ارشاد اسلامی تعطیل شد. دبیر اجرایی این حزب "اسدا" الله بادامچیان که در عین حال مشاور عالی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی "آیت الله یزدی" است، عضو ارشد این هیات بود!

انجمن حجتیه، بدین ترتیب و بلافاصله پس از اعلام انحلال حزب جمهوری اسلامی، در دو شکل مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، شبکه تشکیلاتی خود را گسترش داد. این فعالیت نیمه علنی، در حالی بود که فعالیت و سازماندهی مخفی حجتیه همچنان، چه در زمان حیات آیت الله خمینی و چه پس از او ادامه یافت؛ که البته پس از درگذشت آیت الله خمینی این فعالیت بسیار پرشتاب تر و پر قدرت تر شد. در تفاهم ها و مذاکرات پشت پرده، که همگی اهمیت "راز سربه مهر" را در جمهوری اسلامی دارد، "علی اکبر پرورش" جانشین دبیرکل و در واقع مغز متفکر مؤتلفه اسلامی شد. احمد توکلی برای یک دوره تحصیلی دکتر، به انگلستان اعزام شد و... (توکلی اکنون بازگشته و روزنامه "فردا" را منتشر کرده است)

حجتیه، آهسته، بتدریج و با حوصله بسناری، توانست نه تنها بزرگترین توطئه ها، ترورها، انفجارها، کشتارها، قتل عام ها، اعدام ها و... را سازمان دهد، بلکه بصورت همزمان جای پای خود را در تشکیلات حکومتی محکم کرد.

ترور روحانیون صاحب نام، راه را برای حجتیه باز کرد!

حذف روحانیون صاحب نام و صاحب ادعائی نظیر آیات عظام مدنی، دستغیب، ملکوتی، صدوقی، بهشتی، مطهری و... هر کدام نه تنها خلاصی را فراهم ساخت تا آنها مهره های مستقیم خود را جانشین کنند، بلکه دشواری های حجتیه در دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی و ضرورت قبضه قدرت را آسان کرد. مجلس خبرگانی که پس از درگذشت آیت الله خمینی تشکیل شد، هرگز وزن و اعتبار مذهبی و مبارزاتی مجلس خبرگان اولیه را نداشت. بی شک، اگر آیت الله هانسی از گروهی که ترور شدند، در جمهوری اسلامی باقی مانده بودند، سرنوشت رهبری جمهوری اسلامی، پس از درگذشت آیت الله خمینی چنین نمی شد، که شد! کار رهبری نمی توانست فردی پیش برود و تشکیل شورای رهبری - که در قانون اساسی نیز بوضوح پیش بینی شده بود - کاملاً قابل پیش بینی بود. حتی در صورتیکه آیت الله منتظری نیز از جانشینی آیت الله خمینی حذف نمی شد. در این صورت، یکه تازی شورای نگهبان قانون اساسی نیز ممکن نبود و در واقع شورای رهبری، نقش شورای نگهبان را برعهده گرفته و امور اجرایی کشور مطابق قانون به رئیس جمهور واگذار می شد. از جمله برای معضل "ولایت فقیه" و اختیارات او در قانون اساسی، احتمالاً از این طریق راه حلی یافت می شد. تمامی این احتمالات، با حذف، ترور و مرگ های مشکوک در جمهوری اسلامی، مسیر دیگری را طی کرد، که همگی به سود "حجتیه" و دو تشکل تحت نظارت و نفوذ آن، یعنی "مؤتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز" بود. در نتیجه همین خلا، شورای ائمه جمعه رهبری امام جمعه ها را برعهده گرفت و رهبران آن نیز از سوی حجتیه برگمارده شدند. آستانقدس رضوی، به بزرگترین تامین کننده هزینه های مالی حجتیه تبدیل شد و تولیت آن، در اختیار یکی از شاگردان شناخته شده شیخ محمود تولاتی، رهبر حجتیه، بنام "شیخ واعظ طبسی" قرار گرفت. شبکه های مخفی حجتیه، مانند سرطان خون، تمام بدن جمهوری اسلامی را فرا گرفت.

بنابراین، حتی اگر سازمان مجاهدین خلق مجری مستقیم برخی ترورها و انفجارها هم بوده باشند، بی تردید باید هدایت کنندگان این ترورها و مسیری که این سازمان بعنوان کارگزار این سیاست طی کرد را کسان دیگری در داخل و خارج از کشور دانست. وقتی همه این حوادث زمینه یورش به آزادی ها، انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود، قدرت یابی ارتجاع و قبضه قدرت توسط

تاریخ تشکیلات مملکت داری و حکومتی رسوخ کنند. علی اکبر پرورش، یکی از برجسته ترین این کادرها بود، که پرونده همکاری با ساواک نیز داشت. حجتیه، حتی خود را منحل اعلام داشت، تا کادرها و رهبرانش بتوانند در جمهوری اسلامی به مواضع کلیدی دست یابند.

حزب جمهوری اسلامی، حزب نبود، جبهه ای بود، مرکب از بازماندگان همه سازمان های مذهبی، بعنوان شورای رهبری، که از همان ابتدا هم با یکدیگر تفاهم نداشتند.

اعلام تشکیل حزب جمهوری اسلامی، بهترین فرصت برای اعلام انحلال حجتیه بود. حزب جمهوری اسلامی، که ابتکار تاسیس آن به آیت الله بهشتی باز می گشت، در واقع جبهه ای بود، که در آن رهبران بسیاری از سازمان ها، احزاب و گروه های سابقه دار مذهبی شرکت داشتند. اتفاقاً دلیل فلج سیاسی و انحلال اجتناب ناپذیر آن نیز همین اجتماع گرایش های مختلف و انگیزه های متفاوت در رهبری این حزب بود، در حالیکه اگر این سازمان ها و احزاب تشکیلات مستقل خود را داشتند و در جبهه ای مشترک در کنار هم می نشستند امکان تداوم و موفقیت فعالیت آن بیشتر بود. استعفای حجت الاسلام محمد منتظری، کناره گیری امثال مهندس کاظم بجنوردی (لیبر حزب ملل اسلامی) از رهبری حزب جمهوری اسلامی، و ادامه اختلافات و کناره گیری ها، همگی دلیل این امر است. رهبران "جمعیت مؤتلفه اسلامی" (نظیر حبیب الله عسگر اولادی) و برجسته ترین و شناخته شده ترین چهره های فعال انجمن حجتیه (نظیر علی اکبر پرورش، جلال الدین فارسی، حسن آیت، احمد توکلی، مهندس مرتضی نبوی (نماینده کنونی مجلس و مدیرمسئول کنونی روزنامه رسالت) و... در کنار چهره های مبارز مذهبی و از زندان بیرون آمده، نظیر "کاظم بجنوردی"، "ابوالقاسم سرحدی زاده"، "رجانی" و... قرار گرفتند. هسته انفجار سیاسی در دل شورای مرکزی گسترده و چند هده نفره ای بود، که بدین ترتیب تشکیل شده بود. انفجاری که سرانجام به انفجار واقعی و مرگ جمع زیادی از رهبران و کادرهای حزب جمهوری اسلامی شد. البته در این انفجار، سران حجتیه، مؤتلفه اسلامی و... زیر آوار انفجار نماندند!

تشدید کشاکش سیاسی در حزب جمهوری اسلامی، که پس از کشته شدن آیت الله بهشتی به اوج رسید، سرانجام به انحلال حزب ختم شد. انحلال حزب جمهوری اسلامی از ابتدا مورد نظر حجتیه و ارتجاع بود یا نه، مشخص نیست، اما ورود همه جانبه حجتیه به صحنه، پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی، نشان داد، که این انحلال به ضرر آن نبود. همچنان که ترور شناخته شده ترین و پر نفوذترین روحانیون در سراسر ایران، همسوار کننده راه برای نفوذ بیشتر روحانیون و وابستگان حجتیه به صحنه سیاسی شد.

بلافاصله پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و با آنکه "حزب الله" بعنوان یگانه حزب در جمهوری اسلامی اعلام شد و حتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بنا بر توصیه و توطئه یکی از سرکردگان "حجتیه" بنام آیت الله "راستی کاشانی" (۵) منحل شده بود، جمعیت مؤتلفه اسلامی، وسیع ترین تشکل سیاسی علنی و مخفی را در جمهوری اسلامی سازمان داد.

بصورت همزمان و با انتشار روزنامه "رسالت"، بعنوان ارگان مشترک سران مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، پیوند بازار و ارتجاع مذهبی برای در کنترل گرفتن آیت الله خمینی و تدارک قبضه حکومت، پس از درگذشت او سازمان داده شد. نه در حیات آیت الله خمینی و نه اکنون، هیچ مقامی در جمهوری اسلامی انشا نکرده و نمی کند، که روزنامه "رسالت" متعلق به کیست، ارگان کیست و بودجه اش از کجا تامین می شود. کم فروش ترین و منحرف ترین نشریه و در واقع بلندگوی ارتجاع و بازار در جمهوری اسلامی، یعنی "رسالت"، بی اعتبارترین روزنامه نزد مردم است، اما این بی اعتباری سرموئی از ضرورت توجه به نقش آن در جمهوری اسلامی نمی گاهد. بی اعتباری "رسالت" به گونه ایست که در جریان انتخابات ریاست جمهوری نه تنها مردم، بلکه روزنامه فروش ها نیز نام آنرا بجای "رسالت"، "ذالت" گذاشته و علناً آنرا فریاد می کردند.

در تمام دروایی که "رسالت" نقش مخالف دولت میرحسین موسوی را برعهده داشت، آیت الله آذری قمی مدیرمسئول و سردبیر آن بود. بدین ترتیب و زیر شعار "حزب فقط حزب الله"، روحانیت مبارز تهران، به حزب روحانیت تبدیل شد و "مؤتلفه اسلامی" نیز در سراسر ایران شبکه حزبی خود را گسترش داد. گسترش سازمانی-تشکیلاتی مؤتلفه اسلامی به گونه ای بود، که سران

با درگذشت شیخ محمود حلبی رهبران جدید "حجتیه" کیستند؟

آیت الله شیخ محمود تولاتی، معروف به "حلبی"، رهبر "حجتیه" در تهران درگذشت. او نزدیک به یکصد سال عمر کرد. شیخ محمود حلبی، زاده مشهد بود و به همین دلیل بزرگترین پایگاه حجتیه، بعد از تهران، شهر مذهبی مشهد بود.

مجلس ختم او در تهران و در "مسجد قلهک" برپا شد. با آنکه جمهوری اسلامی، مجلس ختم رسمی برای او نگرفت، اما بسیاری از سران حکومتی و بویژه رهبران شناخته شده حجتیه در مراسم ختم شیخ محمود حلبی شرکت کردند. از جمله، "علی اکبر ولایتی"، وزیر خارجه پیشین، علی اکبر پرورش، احمد توکلی، مهندس مرتضی نبوی، حبیب الله عسکراولادی و شیخ محمود حلبی، سالها امام جماعت مسجد خیابان مولوی بود و از این طریق شاگردان بسیاری را تربیت کرد، که از جمله آنها مهندس مرتضی نبوی، احمد توکلی، مصطفی میرسلیم و... می باشند. از این جمع، مصطفی میرسلیم، سالها در مشهد، بخشی از شبکه حجتیه را در اختیار داشت. بسیاری از این افراد، اکنون رهبران "موتلفه اسلامی" هستند.

با آنکه، حجتیه فعالیت آشکار و علنی در ایران ندارد، اما در تهران گفته می شود، شیخ محمود حلبی، در سالهای اخیر و پیش از مرگ، اختیارات و مسئولیت های سازمانی و تبلیغاتی را بین رهبران آشکار و پنهان "حجتیه" تقسیم کرده بود. آیت الله حائری شیرازی (نماینده ولی فقیه در استان فارس و امام جمعه شیراز)، آیت الله راستی کاشانی، آیت الله استادی، آیت الله واعظی و شیخ واعظ طبسی، (تولیت آستان قدس رضوی)، از جمله روحانیونی هستند، که گفته می شود، در سالهای پس از انقلاب، تشکیلات و تبلیغات "حجتیه" را از شیخ محمود حلبی تحویل گرفته بودند. همه این روحانیون، کلیدی ترین مواضع اقتصادی و تشکل های حوزه های مذهبی قم و مشهد را، یا مستقیم و یا غیر مستقیم و از طریق وابستگان خود در اختیار دارند!

حجتیه را همراه آورد، چرا نباید همین طیف را بعنوان بهره گیرنده اصلی از این حوادث، هدایت کننده این حوادث نیز دانست؟ تاریخ در این باره تضاد قطعی و مستند خود را خواهد کرد، اما آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم، نتیجه این رویدادهاست. بخشی از چپ روی سازمان های چپ غیر مذهبی و بویژه حادثه جونئی ها، ماجراجویی ها و چپ روی های سازمان مجاهدین خلق، بی شک در طی شدن این مسیر نقش داشته است. این نکته ایست که رهبری حزب توده ایران پیش از یورش به حزب، پیوسته نگران آن بود و تمام تلاش خود را، تا حد سکوت در برابر بزرگترین اتهامات، برای جلوگیری از این فاجعه بکار گرفت!

آخرین پیروزی "حجتیه"، در آستانه درگذشت آیت الله خمینی بدست آمد!

برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، آخرین و بزرگترین پیروزی حجتیه، در توطئه حذف تمام روحانیون صاحب نام و سابقه، اما غیر وابسته به حجتیه و موافقه اسلامی بود. این امر، آنقدر برای حجتیه اهمیت داشته و دارد، که هنوز هم در جستجوی فرصتی است، تا آیت الله منتظری را برای همیشه خاموش سازد. این خواست، بدنبال حوادث اخیر قم و حمله و یورش به خانه آیت الله منتظری، توسط "محسن رفیق دوست"، رئیس بنیاد مستضعفان رسماً بیان شد. این یکی از مهم ترین فصول فعالیت ضد انقلابی حجتیه در جمهوری اسلامی است، که تردید نیست، اسناد آن سرانجام بیرون خواهد آمد. این اسناد، حتماً آن اسنادی نخواهد بود، که حجت الاسلام ریشهری، در توجیه نقشی که در این ماجرا ایفاء کرد، منتشر ساخته و منتشر می سازد.

حزب توده ایران، وقتی معتقد است تاریخ سالهای پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و اساساً تاریخ جمهوری اسلامی، با انبوهی از اسناد و مدارک مربوطه به توطئه های جهانی بوداخوانی علیه این انقلاب نوشته خواهد شد، یکسایک این حوادث را در نظر دارد. براساس همین درک از رویدادهای حیرت انگیز در جمهوری اسلامی است، که در طول فعالیت علنی حزب توده ایران در جمهوری اسلامی و تا پیش از یورش به آن، دهها توطئه توسط حزب افشاء، تحلیل و موشکافی شد و بی وقته درباره توطئه های جدید و جدیدتر هشدار پاش داده شد. از انگیزه های مهم فشار تبلیغاتی امپریالیسم جهانی، بویژه امریکا، و ضد انقلاب داخلی، ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری علیه حزب ما و سرانجام همکاری تنگاتنگ این طیف جهانی و داخلی برای سرهمبندی کردن پرونده برای رهبری و یورش به آن، همین نقش هوشیارانه ای بود که حزب ما، بعنوان وظیفه انقلابی خویش، در جمهوری اسلامی برعهده گرفته بود. کیفر این تیز بینی انقلابی و ایفای این نقش، از سوی این طیف، جز زندان، شکنجه و اعدام نمی توانست باشد و همگان می دانند که چنین نیز شد!

اگر هوشیاری توده های دهها میلیونونی مردم ایران، خیزش و جنبش نوین مردم ایران، برای جلوگیری از تسلط آشکار و قطعی مافیای حجتیه بر سرنوشت ایران و ایرانی نبود، نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری جز آن بود، که امروز هست.

این هوشیاری و آگاهی، یگانه سلاح نیروهای ملی، چپ، مذهبی و یا غیر مذهبی برای نجات ایران، از سقوط کامل در دامان امریکا و انگلیس و امریکا و یا تبدیل شدن ایران به افغانستان دوم است. بر همین اساس است که نگاهی دوباره به آنچه که در ۱۹ سال گذشته بر ایران و انقلاب سال ۵۷ رفته است، نمی تواند با نتیجه و وظیفه دقیق نیروهای انقلابی برای افشای حجتیه بعنوان کانون همه توطئه ها، در جمهوری اسلامی همراه نباشد.

۱- یاد داشت های "عالیخانی" از دست پروردگان و منتشر کننده خاطرات اسدالله اعلم.

۲- مراجعه کنید به "نبرد حجتیه با آیت الله منتظری" در همین شماره راه توده.

۳- مراجعه کنید به دیاد مانده های رحمان هائقی، در همین شماره راه توده.

۴- رجوع کنید به بخش "نامه های دربارتی" و مطلبی که درباره نظرات آیت الله مطهری چاپ شده است.

۵- راستی کاشانی، نماینده آیت الله خمینی در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود و نقش مهمی در تفرقه و انحلال این سازمان در زمان حیات آیت الله خمینی ایفاء کرد. گفته می شود، اعزام جمعی از پایه گذاران و کادرهای این سازمان، و کادرهای دانشجویان خط امام، به جبهه های جنگ که منجر به قتل عام آنها در هویزه و شلمچه شد، توسط او ترکیب داده شده بود. (مراجعه کنید به جانشینان آیت الله حلبی در جمهوری اسلامی، در همین شماره راه توده)

افشاکاری بی سابقه "اسلام" درباره بحث های پشت

پرده آیت الله خمینی، با سران ارتجاع و بازار

آیت الله خمینی به سران روحانیت مبارز، رسالتی ها و موافقه اسلامی نوشت: می ترسم "حجتیه" همه چیزتان را برباد دهد!

نگارش تاریخ جمهوری اسلامی، بدون دستیابی به آنچه در پشت صحنه حکومتی گذشته، امری ناممکن است. هر حادثه، تصمیم مهم و تأیید به راست و یا چپ، در جمهوری اسلامی، مذاکرات و کشاکش های پشت پرده را با خود داشته است. این کشاکش پشت صحنه، از زمان اقامت آیت الله خمینی در پاریس و برعهده گرفتن رهبری مستقیم نیروهای مذهبی تا امروز ادامه داشته است. تنها در سالهای اخیر، که صف بندی در میان طیف های مذهبی-حکومتی آشکارتر و قطعی تر شده، برخی اشارات، مربوط به این تاریخ پنهان و پشت صحنه به مطبوعات راه یافته است.

امامی ها کسانی هستند که به دانشجویان گفتند که معرفی نامزد نمایندگی مجلس تنها در صلاحیت مجتهدین است و دانشجویان نباید در آن دخالت کنند و حضرت امام درباره آنان فرمودند این شیطنت از شیطنت رژیم گذشته خطرناک تر است، آن موقع می خواستند علما را از سیاست کنار بزنند و امروز می خواهند مردم را کنار بزنند! خط امامی ها کسانی هستند که در برابر رای صریح حضرت امام که گفتند: «من به جمهوری اسلامی رای می دهم نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» آن ها گفتند و نوشتند که ما جمهوری را قبول نداریم و به جای جمهوری اسلامی، حکومت عدل اسلامی را پیشنهاد کردند!... یاللعجب اینان همان کسانی هستند که ادعای ذوب در ولایت دارند؟! ذوب شدنشان امروز در ولایت کجا و در آن روز ولایت فقیه را در حد احکام فرعیه از قبیل طهارت و نجاسات تنزل دادن کجا؟ بگذارید پرونده مظلومیت امام و خط امام ناگشوده با آیندگان حرف بزنند. ان شاء الله!»

**یادمانده های "رحمان هاتفی"،
بنیانگذار سازمان "نوید" و عضو
هیات سیاسی حزب توده ایران
- تقویم سیاسی انقلاب ۵۷ -**

"حجتیه" علمای قم را زمین گیر کرده بود!

خانه "علی اصغر حاج سید جوادی"، کانون رفت و آمد سیاسی-ادبی است. هر اندازه او بی پروا تر می نویسد و ساواک بیشتر زیر سیبلی درمی کند، خانه اش پر رونق تر می شود.

سال ۵۶ است. سیدجوادی که ابتدا نامه هایش را خطاب به "هویدا" و "بهری" نوشته و به اختناق شاهنشاهی تاخته بود، حالا، شخص "شاه" را خطاب قرار داده است.

به خانه اش می آیند و می روند، اما پای ثابت و آشکار، همچنان "شمس آل احمد" برادر جلال آل احمد است و "اسلام کاظمیه" * و از میان مذهبیهون نهضت آزادی، احمد علی باباتی** *

سقوط دولت ۱۴ ساله "امیرعباس هویدا" را بسیاری از نزدیکان سید جوادی، نتیجه نامه های شجاعانه و افشاگرانه او می دانند. شمار تبریک ها همانقدر رو به فزونی دارد، که خیل دیدارکنندگان.

از رهبری حزب و از مهاجرت، نامه کوتاهی (از کیانوری و با امضای "پدر") به "رحمان هاتفی" رسید. مضمون این نامه کوتاه، کاملاً روشن بود:

«اشتباه دوران اولیه ما با دولت مصدق و تفرقه در میان نیروهای "ملی" و "ما" هرگز نباید تکرار شود. به دربار، بعنوان کانون همه توطئه ها، باید با همه نیرو حمله برد. نباید فرصت نفس تازه کردن به دربار و شاه داد. کار از تغییر دولت گذشته است. ایران در آستانه تحولات بزرگ تر قرار دارد. جبهه ای از نیروهای "ملی- مذهبی و ما" باید تشکیل شود. همه را تشویق به ورود به صحنه باید کرد. محلود و با احتیاط به "کسرانی" و "به آذین" نزدیک شوید و ضرورت جبهه را طرح کنید. سید جوادی، تا حالا، وظیفه ملی اش را خوب انجام داده است. نباید، زیاد روی تغییر دولت حساب کند، گام های بعدی و بلندتر را باید بردارد. اگر ملی مذهبی هائی مثل مهندس بازرگان کمکش کنند، این احتمال، که او در این مرحله بتواند سخنگوی همه ملیون شود، وجود دارد. ما هیچ خبری از نظرات و یا تحرکات سیاسی مذهبیهون، بویژه درمیان روحانیون نداریم. خبری نیست و یا ما بی خبریم؟»

از جمله مذاکرات، نگرانی ها و کشاکش های پشت پرده، در جمهوری اسلامی، نقش، قدرت و نفوذ سازمانی و پنهان "حجتیه" در جمهوری اسلامی بوده است. کشاکشی که مردم، درباره آن، تاکنون اطلاع دقیق نداشته و ندارند. روزنامه "سلام" در تاریخ ۲۶ بهمن ماه گذشته، برای نخستین بار گوشه پرده مربوط به نگرانی ها از نفوذ همه جانبه "حجتیه" در جمهوری اسلامی را برداشت. "سلام" در یک موضع گیری صریح، در برابر مقاله روزنامه رسالت، که حجت الاسلام خوینئی ها را زیر رگبار حملات تبلیغاتی خود گرفته، در صفحه دوم خود اشاره به همان تاریخ مملو از سند و مدرک و شاهد در جمهوری اسلامی کرد، که نگارش تاریخ جمهوری اسلامی، بدون اطلاع از همه آنها ناممکن است.

"سلام"، ابتدا جناح راست و شکست خورده گان در انتخابات اخیر (بخوانید روحانیت مبارز، شورای نگهبان، دستگاه قضائی، تشکیلات رهبری) مولفه اسلامی، تولیت آستان قدس رضوی و... را، که ادعای خط امامی دارند، افشاء کرده و نوشته است، که این طیف، که حالا طرفدار ولایت مطلقه و ذوب در ولایت شده اند، خود بزرگترین مخالفان آیت الله خمینی در زمان حیات او بودند و آیت الله خمینی - حداقل در یک مورد که "سلام" فاش ساخته - این جناح را عاملین و مجریان سیاست های حجتیه خطاب کرده است. سلام ننوشته که زمان انشای این نامه آیت الله خمینی چه وقت بوده است، اما قرائن نشان می دهد، که این نامه در اوج اختلافات جناح راست یا دولت میرحسین موسوی (در سالهای پایانی جنگ با عراق) و متشکل شدن جناح راست در مجلس سوم، تحت نام "گروه ۹۹" بوده است. سخنگوی این گروه، در آن زمان، ناطق نوری، رئیس کنونی مجلس اسلامی بوده است.

این نخستین بار است، که در جمهوری اسلامی، با این صراحت، جناح راست و شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری، به عنوان عاملین "حجتیه" معرفی می شوند، و به همین دلیل نیز، ما این سند معتبر را، در این شماره و در پیوند با بخش دوم "نگاهی به انقلاب سال ۵۷" و بعنوان تایید نقش بزرگی که "حجتیه" در به انحراف کشاندن انقلاب ۵۷ و سیر رویدادها تا لحظه کنونی داشته، می آوریم. سلام، با به تمسخر گرفتن جناح راست، که برای فریب توده مردم مذهبی، و همچنین فریب نیروهای مذهبی متشکل در سپاه و بسیج و... خود را، اصیل ترین "خط امامی" معرفی می کند، می نویسد:

«... خط امامی آنهایی هستند که مذاکرات لندن را ترتیب می دهند و در مقابل انگلیسی ها مخالف بودن خود را با تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اعلام می کنند! (اشاره به مذاکرات لاریجانی در انگلستان)، خط امام آنهایی هستند، که این قهرمان مذاکره را در آغوش می کشند و دور دنیا می گردانند (اشاره به سفر ناطق نوری به سوریه و همراه با محمد جوادی لاریجانی)، خط امامی ها، مدیران صدا و سیما هستند که از این قهرمان مذاکره چهره سازی می کنند! خط امامی ها همان ۹۹ نفری هستند که پس از مخالفت با صلاح اندیشی حضرت امام درباره نخست وزیر، یکی از چهره های بنامشان گفت: «بگریوید ۲۷۰ پوزه بند برای مجلس بیاورند!»، خط امامی ها کسانی هستند که براحتی مسلمانی را متهم به کمونیست بودن می کنند و مورد عتاب حضرت امام قرار می گیرند! (منظور بهزاد نبوی)، خط امامی ها همانهایی هستند که حضرت امام طی نامه ای به آنان هشدار داد که می توستم آنچمن حجتیه ای ها همه چیزتان را برباد بدهند!، خط امامی ها همانهایی هستند، که حضرت امام در مقابل آنها، با اصرار و تاکید، به تشکیل مجمع روحانیون مبارز تشویق فرمودند! خط امامی کسانی هستند، که تصرف لانه جاسوسی توسط دانشجویان را یک عمل غصبی می دانستند و نماز در آن محل را بدون رضایت آمریکائی ها باطل می شمردند، خط امامی ها کسانی هستند که روزنامه شان از طرف حضرت امام از ورود به جبهه های دفاع مقدس ممنوع شده بود! (روزنامه رسالت)، خط امامی ها همان کسانی هستند که وقتی پیگیری پرونده انفجار نخست وزیری در دادستانی تهران آغاز شد و برخی از شخصیت های سیاسی-اجرائی کشور را متهم کردند، حضرت امام درباره آنان فرمود من از اول می دانستم عده ای در پی آن هستند که این افراد مفید همان شخصیت های سیاسی-اجرائی کشور را کنار بزنند و خود جای آنها را بگیرند و چون اصل پرونده را ساختگی تشخیص دادند دستور فرمودند برای همیشه این پرونده مختومه شود!، خط امامی ها کسانی هستند که علیرغم این دستور صریح امام، باز هم به اسناد همین مطالب مجهول و ساختگی صلاحیت آن فرد مفید را برای نمایندگی مجلس رد کردند! (بهزاد نبوی)، خط امامی های واقعی کسانی هستند که وقتی حضرت امام درباره موسیقی های قابل پخش از صدا و سیما نظر دادند، درباره این فتوی گفتند که چون امام پیر شده و احساسی در برابر این آهنگ ها ندارند به این فتوی نمی شود اطمینان کرد و جوان ها نباید به این فتوی عمل کنند! خط

دو سال از خاموشی ابدی "سیاوش کسرانی" گذشت. هر لحظه و هر روز، سالگرد یاد و خاطرات بازمانده از اوست!

زمزمه حضور آشکار کانون نویسندگان و بحث‌های مزبوط به برگزاری "شب‌های شعر"، فرصت مناسبی است، برای دیدار و آشتی سیاسی توده‌ای‌ها با "ملیون" و "ملیون مذهبی"، که سیدجوادی می‌رود تا نماینده آنها شود!

از این سو، چه در جمع سیاسی‌ها و چه اهل قلم، به آذین بسرو گردنی از همه بالاتر است؛ اما عبوس است و بی انعطاف. سیاوش کسرانی خوش سلوک است و مردم‌دار. رفت و آمدها به خانه به آذین همانقدر محیوب و رسمی است، که خانه کسرانی پر رفت و آمد و خودمانی. شرط احتیاط، همانقدر در خانه سیاوش باید مراعات شود، که در خانه سید جوادی، چرا که در هر دو خانه، "در" به روی "همه" باز است!

نخستین دیدار با به آذین دلچسب نبود. بسیار با احتیاط وارد بحث شد و بیش از آنکه نظرات هاتفی را گوش کند، هویت او را جستجو کرد. سیاوش کسرانی که به فاصله یک صندلی خالی، در کنار به آذین نشسته بود، گفت: «ایشان معاون سردبیر کیهان هستند و من اصل و نسب و ریشه‌هایش را هم می‌شناسم. از همان وقت‌ها، که شانه به شانه تیزآبی، به خانه من می‌آمدند. چیزی بیش از این نمی‌دانم، حدس و گمان هم که اعتماد نمی‌آورد. همان نظراتی را که با من در میان گذاشته بود و من هم به شما گفته بودم، حالا خودش آمده که مستقیم به خودتان بگوید. خیلی از علاقمندان به کانون، در این سالها، با کیهان سال و صفحه هنری کیهان ارتباط داشته‌اند و از همین طریق هم ایشان با نظرات آنها آشناست. البته این پیشنهاد صریح، که بهتر است شما - به آذین - با سید-سیدجوادی - ملاقات سیاسی-ادبی کنید، پیشنهاد تازه‌ایست!»

کسرانی، تا لب صندلی‌اش جلو آمده بود و مثل معمول، با هیجان صحبت می‌کرد. آخرین کلمات را، در حالیکه چشم از چشم هاتفی و به آذین برگردانده و به سینی چای دوخته بود، جویده جویده، در اتاق رها کرد: «لابد دیشب خوابنا شده!»

و بعد، آنقدر خم شد تا دستش به سینی چای رسید. استکان داغ را به لبهایش چسباند تا لبخندش را جمع کند، اما برق شادی و زیرکی را می‌شد در چشمهایش دید. هاتفی بی سوال و تعارف، سینی چای را از روی میز بلند کرد و جلوی به آذین گرفت، که به فاصله دو متری از میز، روی صندلی نشسته و تنها دستش را به زانو تکیه داده بود. به آذین تعارف و ادب هاتفی را رد کرد و گفت: من اگر بخواهم، دستم به میز می‌رسد!

در خانه به آذین، که پشت سر هاتفی بسته شد، کسرانی نخستین جملاتش، توضیح و توجیه پاسخ رد به آذین به تعارف و ادب هاتفی بود: «رحمان جان، من سالهاست، با خلق و خوی او آشنا. دلش آن نیست که زیانش هست. از یک دستش بجای دو دست کار می‌گیرد. حتی به زن و بچه‌اش هم اجازه نمی‌دهد، گهگاه جای یک دست را برایش پر کنند! اینها مهم نیست، مهم نتیجه کار است. من فکر می‌کنم، او نرمش و تفاهم با "سید" و "آل" او را پذیرفت. موقع خداحافظی، آمده به من گفت، شب برای دیدار و گفتگو به خانه‌اش بیایم...»

هاتفی، فقط آمده اضافه کرد: «مشکل اینست، که مرغ سید جوادی هم فقط یک پا دارد!»

....

سید جوادی، مثل همیشه، تا میانه سالن نسبتاً کوچک آپارتمان، که در طبقه همکف بود، به استقبال هاتفی آمد. حال و روز چند نفری از اهل قلم کیهان را پرسید. از وقتی در لیست ممنوع القلم‌های مطبوعات قرار گرفته بود، دیگر به کیهان نمی‌آمد، اما مطبوعات فرانسه زبان را هاتفی برایش روانه می‌کرد. پیش از قرار گرفتن در لیست ممنوع القلم‌های دربار، چند روز هفته را به کیهان می‌آمد، اما فقط شب‌های جمعه، با امضای "آگاه" و در کنار طرح‌های اردشیر محمص، در صفحه ۶ کیهان ظاهر می‌شد.

از ملاقات با به آذین، در عین احترام به دانش فلسفی و تقریباتی سیاسی و ادبی او، هم خوشحال بود و هم ناراضی. این دو احساس را می‌شد، در

جمله‌ای که بعنوان حاصل دیدار و گفتگو با به آذین بر زبان راند، فهمید: «ایشان سراپا ایدئولوژیست!»

نه هاتفی بی جوی ماجرا شد و نه سید جوادی توضیح بیشتری داد، چرا که اگر غیر از این می‌شد، حدس و گمان‌ها پیرامون نقشی که هاتفی ایفاء می‌کرد، باید به یقین‌ها می‌پیوست، و این مرزی بود، که رفتار هاتفی اجازه عبور از آن را به کسی نمی‌داد!

سید جوادی، اشاره به برخی نشست و برخاست‌های مربوط به کانون نویسندگان کرد، که کاظمیه و آل احمد خبرهایش را برای او می‌آوردند. هاتفی چندان پیگیر ماجرا نشد، زیرا سیاوش خود به تنهایی حریف این نوع مذاکرات بود و قبیله‌ای از مریدانش، جبهه محکم او در کانون را تشکیل می‌دادند. آن توصیه رهبری و نامه دریافتی، وظایف تازه‌ای را بر دوش هاتفی گذاشته بود: "جبهه سیاسی"، "دل خوش نبودن به سقوط کابینه هویدا" و "یورش به دربار و شاه".

کتاب تازه اما کمیاب سید جوادی، بنام "محمد، پیغمبری که از تو باید شناخت"، بهانه خوبی برای ورود به موضوع بود. تبار سید جوادی، از روحانیون بود و تزوین پایگاه مذهبی خانواده سید جوادی، هاتفی ابتدا نظر مهندس بازرگان را درباره کتاب سیدجوادی جویا شد، و بعد هم یادی از "علی شریعتی" و جای خالی‌اش در این شرایط کرد، که سخت مورد علاقه و احترام سید جوادی بود. درباره رهبران نهضت آزادی، سید جوادی گفت که برخی تماس‌ها را دارد، اما بختک اختناق ۲۰ ساله آنقدر سنگین بوده، که آنها هم بدشواری قبول می‌کنند، امکان بیرون کشیدن جنبش از زیر سنگینی این بختک وجود دارد. هاتفی، که در تماس‌های جداگانه‌اش با احمد علی بابائی، رهبران نهضت آزادی را تشویق به ورود به صحنه می‌کرد و از برخی تماس‌ها و گفتگوهای محفلی آنها نیز اطلاع داشت، بار دیگر حال و احوال مهندس بازرگان را جویا شد. سید جوادی تیز هوش‌تر از آن بود، که فهمد مثلث "بازرگان-به آذین-سیدجوادی" یعنی "جبهه" و ضرورت تشکیل آن!

دوستانه، و چنان آمده که دیگر حاضران در اتاق نشوند، گفت: آقای بازرگان بالاخره، پس از آن همه اصرار و ابرام، پیغام فرستاده‌است: "ما دیگر پیرشده‌ایم. نوبت جوان‌ترهاست!"

هاتفی، آن سوالی را زیر گوش سیدجوادی طرح کرد، که خوش آیند "جوان‌ترها" بود: «یعنی، بیعت با شما؟»

سید جوادی آشکارا، از این سوال خوشحال شد، اما با تردید اضافه کرد: «غصه نخورید، اوضاع که تق و لوت‌تر شود، همه دستشان را در سفره دراز می‌کنند. حالا می‌گویند "جوان‌ترها"، اما بعد خواهند گفت "ریش سفیدها"!»

این یک گفتگوی کامل سیاسی بود، که همه تاریخ جنبش ملی دوران مصدق، اسامی، تجربه‌های تلخ و شیرین و... را با خود همراه داشت، اما نام‌نشانی را همراه نداشت!

هاتفی، همان ارزیابی و تحلیل رهبری حزب را که در نامه کوتاهی برایش ارسال شده بود، در این جملات و با صداتی که دیگر حاضران در اتاق هم بشنوند طرح کرد:

«اگر شاه، کمی عقل داشت، این مجلس را منحل کرده و شما را با همان اختیاراتی که در قانون اساسی پیش بینی شده، بعنوان نخست وزیر و برگزارکننده یک انتخابات واقعی به ملت معرفی می‌کرد. شما هم در میان مذهبیون و روحانیون و هم در میان ملیون و چپ‌ها و روشنفکران اقبال حمایت دارید. بردن هویدا به دربار، تعیین آموزگار به جای هویدا و نگهداشتن "هوشنگ انصاری" و "عبدالمجید مجیدی"، در کنار آموزگار، از همان موش و گریه‌بازی‌هایی است که شاه بارها، برای بیرون رفتن از تنگناها، با اقبال و شریف امامی و اعلم و علاء آن را به صحنه آورده. اما این بار، این تو بگیری از آن تو بگیری‌های گذشته نیست. بنظر من، دولت آموزگار حتی نقش محلل را هم نخواهد توانست بازی کند. کار از این حرف‌ها گذشته و شاه هم خودش را از آخرین شانس که داشت محروم کرد. شما، اوضاع را جز این می‌بینید؟»

سیدجوادی، چشمهایش را در اتاق و در میان پنج، شش نفری که دو چشم و دو گوش هم قرض گرفته و با دهان باز به حرف‌های هاتفی گوش می‌دادند، گرداند. آشکارا، از این ارزیابی خرسند بود، اما برای آنکه این خرسندی زیاد جلب توجه نکند، سخن را از همان جانی شروع کرد، که هاتفی هم منتظر بود:

«...البته در قم هم آقایان به جنب و جوش افتاده‌اند. مشکل اینست، که می‌گویند از سیاست سر در نمی‌آورند...»

سپس، با اشاره دست، سه جوان ۱۸-۱۹ ساله‌ای را نشان داد، که هر سه، لب میل سه نفره سالن نشسته، و به سبک حوزه‌های مذهبی، دستهایشان را میان زانوهایی به هم فشرده‌شان گرفته بودند. کت و شلوار رنگ پریده‌ای بر تن، جوانه‌های پریشان ریشی نرم و تیغ ندیده، بر صورت و پیراهنی که تا آخرین تکمه‌اش را در زیر گلو بسته بودند، دربر داشتند. طلبه‌هایی بودند، که در کت و شلوار پنهان شده بودند!

قرار گرفته بودند. نماز عید فطر را بازرگان و آیت الله زنجانی، در قیطره تهران خوانده بودند! نمازی که به نخستین تظاهرات بزرگ انقلاب ختم شد.

شور و شوق انقلابی را سیاوش کسرانی در دانشگاه‌ها و در محافل روشنفکری رهبری می‌کرد و منطق و استدلال سیاسی را "به آذین" ده شب شعر! سکان رهبری چپ روشنفکری را به "به آذین" سپرده بود.

سکوت و انزوای تحمیل شده چند ده ساله از سوی دربار، به "سیاوش کسرانی" و "به آذین" درهم شکسته بود. شعر کسرانی، نگین خون رنگ و عقیقی انقلاب بود، و کلام "به آذین" آن انگشتی که این نگین بر آن نشسته بود. در خانه کسرانی، بجای سماور برنجی، حالا دیگر، از صبح تا شب چندین کتری آب جوش و غوری از صبح تا شب پر و خالی می‌شد. دیدار با او در چنین خانه پر رفت و آمدی، دیگر نه صلاح بود و نه ممکن.

...

کسرانی، با همان بارانی سفیدش، که یقه آن را بالا کشیده بود، تا کمتر شناخته شود، پشت دیوار سینما "دیاموند" برای چند دقیقه‌ای سوار اتومبیلی شد، که هاتفی آنرا می‌راند. برق شتاب، برای دانستن دلیل این دیدار شتابزده و فوری، تا پایان در چشمانش ماند. هاتفی، که دهان باز کرد، کسرانی چنان از صندلی عقب اتومبیل خودش را جلو کشید، که گویی برای آمدن به قسمت جلوی اتومبیل خیز برداشته است. هاتفی کوتاه و فشرده گفت: «طرح کودتایی در کار است، که شما و "به آذین" در لیست اعدای هی‌های گروه اول آن قرار دارید.»

کسرانی، پرسید: زورشان می‌رسد؟ و اضافه کرد: جنگ داخلی همیشه! شماها چکار می‌کنین؟

هاتفی که عجله داشت، فقط گفت: «اگر جانی نداشتید، ترتیبش را خواهیم داد. تلفن می‌کنم، توی تلفن زیاد حرف نزنید، فقط "آره" یا "نه" "به آذین" را بی خبر نگذارید. من می‌روم طالقانی را ببینم، بعدش تلفن می‌کنم!»

سیاوش همانجا که سوار شده بود، با تکرار این جمله همیشگی اش پیاده شد: مواظب باش، یک خبری از خودت به من بده! از پشت سینما "دیاموند" تا خانه طالقانی راه زیادی نبود. رهبری حزب، او را مطمئن ترین فرد، در میان مذهبیین، برای رساندن مهم‌ترین اخبار و اطلاعات معرفی کرده بود.

...

هاتفی که از در اتاق وارد شد، "آقا" با اشاره سر او را دعوت به نشستن در کنار خودش کرد. ساعت حوالی سه بعد از ظهر بود و "کیهان" بی هیچ اشاره‌ای به آنچه حکومت در تدارک آن بود، از چاپ درآمده بود... هر چند دقیقه یکبار کسی در اتاق را باز می‌کرد و خبر از تنگ‌تر شدن حلقه محاصره مسجد هدایت توسط سربازان حکومت نظامی می‌داد. طالقانی با خونسری خبرها را گوش می‌داد، اما هیچ چیز به آنها نمی‌افزود. آنها که خبر می‌آوردند، می‌خواستند بدانند "آقا" بالاخره تصمیمش را برای خواندن نماز مغرب و عشاء در مسجد هدایت و سخنرانی برای مردم تغییر خواهد داد یا خیر!...

طالقانی، خونسرد و متین، با اشاره به ظرف نارنگی، که وسط اتاق بود، از همه خواست تا بردارند، اما جز خودش که دست دراز کرد و یک نارنگی برداشت، کسی چنین نکرد. نارنگی را با حوصله تمام پوست کند و سپس پوست نازک و سفید دور پره‌های نارنگی را نیز کند. این کار را چنان با مهارت انجام داد، که گویی یک عمر نارنگی را جز بدین سبک و حال نخورده است. یک پره گذاشت دهان خالی از دندان خودش و دومی را در میان پنجه‌های دست راستش، در حالیکه به طرف هاتفی برگشته بود، جلوی او گرفت. هاتفی با احتیاط، پره نارنگی را گرفت و برای آنکه آتش روی قالی اتاق نچکد، آنرا یکبار گذاشت در دهانش. هنوز آب نارنگی از گلوی او پائین نرفته بود، که "آقا" زیر لب، چنان که دیگران نشنوند، پرسید: آقای هاتفی! ماجرای کودتا چیست؟

هاتفی با عجله نارنگی را قورت داد و سپس از جوراب سیاهی که به پا داشت تکه کاغذی را درآورد و بدست طالقانی داد. آقا، دو روی کاغذ را بدقت خواند و درباره چند نفری که نامشان در لیست بود، اما برایش ناآشنا بودند، آهسته سؤال کرد.

این لیست کسانی بود که قرار بود، در جریان کودتای فرمانداری نظامی تهران، دستگیر شده و شبانه به جزیره خارک برده شوند. از میان این اسامی باید ۵۰ نفر بلافاصله تیرباران می‌شدند، که "سید محمود طالقانی" در میان آنها بود.

طالقانی، نیمرخش را بطرف علی بابائی* گرداند و زیر لب، از او پرسید: دست آقا شیخ محمود**، در کار نیست؟ و اضافه کرد: ما هر چه خورده‌ایم، از خودی‌ها خورده‌ایم، از همین عبا و عمامه به سرها خورده‌ایم،

سیدجوادی آهسته ادامه داد: از طرف آقایان، پیغام آورده‌اند، که ما نمی‌توانیم اعلامیه بنویسیم، بلد نیستیم، از سیاست سر در نمی‌آوریم، شما بنویسید و بفرستید، اگر موافق بودیم، اعلام می‌کنیم!

و سپس گلایه را شروع کرد: همه این سالها، که شاه هر کار خواست در این مملکت کرد، رفتند درخانه‌هایشان، به امید ظهور امام زمان نشستند و حالا که وقتش رسیده، نمی‌دانند چه باید بکنند! مگر چه باید بنویسند، که بلد نیستند و من باید بجایشان بنویسم؟

و بعد هم خطابش را متوجه آن سه طلبه جوان کرد: آقایان چهار خط بردارند در دفاع از هم کیش‌های خودشان بنویسند که در زندانند! از آزادی آقای طالقانی دفاع کنند، آقای منتظری را نجات بدهند. اینها راه من باید بنویسم؟ بلد نیستند؟ خیلی خوب، چرا نمی‌روند دنبال همین آقای غفوری***؟

و سپس آهسته و زیر لب بحث را ختم کرد: "چطور بلد بودند، شریعتی را تکفیر کنند! علیه منتظری بالای منبر بروند، حالا بلد نیستند علیه شاه اعلامیه بدهند و بالای منبر بروند. مگر همه آن کارهایی که می‌کردند سیاسی نبود، فقط اعلامیه علیه شاه دادن "سیاست" است؟

آن سه طلبه جوان، تا همینجا هم پاندازه کافی آتش به جانشان افتاده بود، که دیگر نیاز به هیزم تازه نباشد! هم به آنها و از زبان هاتفی نشان داده بود، چه وزن و موقعیتی دارد و هم به هاتفی نشان داده بود، که روحانیون طراز اول چگونه زمین گیرند و بی خبر از همه جا!

دم در، موقع بدرقه و خداحافظی، بازهم گریزی به کربلای قم زد: شما مطمئن باشید، اگر از این جماعت صدائی هم در بیاید، صدای "خمینی است، که او هم فعلا در عراق است و دستش از معرکه کوتاه!"

و هاتفی اضافه کرد: "آقای "حلی" خیلی‌ها را، توی قم به زمین می‌خکوب کرده و دهانشان را دوخته..."

* اسلام کاظمیه، سرانجام در مهاجرت پاریس، در سال ۱۹۹۷ خود کشی کرد!

** احمد علی بابائی، از رهبران نهضت آزادی ایران بود، که همراه مهندس بازرگان و دیگران رهبران این نهضت محاکمه و به ۶ سال زندان محکوم شد. او نیز در سال ۱۹۹۶ و بدنبال یک دوره بیماری قلبی، در مهاجرت به درود حیات رفت.

*** آیت الله گلزاده غفوری، از روحانیون روشنفکر و مترقی ایران است که در نخستین مجلس اسلامی نیز نماینده بود. او از یاران نزدیک آیت الله طالقانی بود، که بعدها از صحنه کناره گرفت و حاضر نشده خود را آلوده سیاست‌های سوکوکراانه کند.

آیت الله طالقانی در برابر "حجتیه"

آیت الله طالقانی به فاصله یک متر از دیوار اتاق طبقه دوم خانه کوچک و محقرش، در ابتدای خیابان تنکابن، روی زمین نشسته بود. نه عباتی بر دوش داشت و نه لباده‌ای بر تن. زیر پیراهن سفید رنگ "شمس" و شلوار بلند و متقال سفیدی بر پا داشت. چهار زانو نشسته بود و به حرف‌های چند نفری که به فاصله چند متر، در برابرش نشسته بودند گوش می‌داد. گهگاه از بالای عینکش که تا نوک بینی پائین آمده بود، به اطرافیان نگاهی می‌انداخت. آیت الله خمینی، تازه در فرانسه مستقر شده و بیشتر با جنبش انقلابی مردم، آشنا می‌شد.

خانه طالقانی در آن روزها، کانون تحولات بزرگ. تازه از زندان شاهنشاهی بیرون آمده بود، اما از همان درون زندان همه می‌دانستند، که او از زندان به قلب تحولات می‌رود...

رهبری حزب توده ایران نیز، در هر فرصتی مرز دو برلین را پشت سر گذاشته و مستقیماً با تهران تماس برقرار می‌کرد. کانون این تماس و مشورت در تهران، "رحمان هاتفی" بود. تحولات همانگونه پیش می‌رفت، که حزب پیش بینی کرده بود: «دوران شاه و شاهنشاهی پایان یافته و باید با همه نیرو به دربار یورش برد و اجازه نفس تازه کردن به شاه و حامیان انگلیسی و امریکائی‌اش نداد.»

در فاصله کوتاهی، از تلاش‌های "حاج سید جوادی"، برای ورود به میدان روحانیون و حمایت آنها از جنبش ملی و ضد دیکتاتوری، تا خروج دو آیت الله صاحب نام و نفوذ - منتظری و طالقانی - از زندان، رهبران سالمند نهضت آزادی، نظیر مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی در صاف اول جنبش

* احمد علی بابائی، از رهبران نهضت آزادی بود، که در دوران انقلاب، دفتر آیت الله طالقانی را در خانه او اداره می کرد.
* شیخ محمود تولاتی معروف به خلی "رهبر حجتیه که درگذشت.

ریشه های مقابله با آیت الله منتظری

آیت الله منتظری از جمله روحانیونی است که سران انجمن "حجتیه"، از همان زمان شاه با او سر عداوت و دشمنی داشتند. پس از پیروزی انقلاب، این عداوت قدیمی، که به موضعگیری های آیت الله منتظری در برابر حجتیه باز می گردد، به سازمان یافتن یکی از بزرگترین توطئه ها، از سوی ارتجاع مذهبی، بازاری ها و حجتیه انجامید. در جریان این توطئه روحانیون جوان و مبارزی نظیر "امید نجف آبادی"، "سید مهلبی هاشمی" و... کارشان به تیرباران ختم شد و بر خود آیت الله منتظری، تا این لحظه، آن رفته است که بر همگان آشکار است. احضار توأم با اصرار از حجت الاسلام محمد منتظری برای حضور در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، در شب انفجار دفتر مرکزی این حزب، نه تنها این احضار توأم با اصرار، بلکه اصل حادثه را به همان توطئه ای وصل می کند، که به آن، در بالا اشاره شد. (۱) به استناد دست نوشته های حجت الاسلام محمدی ریشهری (وزیر اطلاعات و امنیت سابق جمهوری اسلامی) در کتاب خاطراتی، که پس از استعفای آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی منتشر ساخت، دشمنی بخشی از روحانیون با وی تا حدی بوده، که آیت الله خمینی برای ساکت ساختن آیت الله منتظری و بستن دهان منتقد او، پیوسته، این عداوت و دشمنی روحانیون جناح راست را به او گوشزد می کرده است. (۲)

دشمنی و عداوت ارتجاع مذهبی، حجتیه و بازار با آیت الله منتظری، همانطور که در بالا آمد، به زمان شاه باز می گردد، و در سالهای پس از پیروزی انقلاب، این دشمنی فقط تشدید شد و جنبه توطئه های خونین و ضد انقلابی به خود گرفت. بهانه و مبنای توطئه حجتیه علیه آیت الله منتظری و یاران و همفکران روحانی اش، بر مبنای عملیات و حادثه جونی های یک گروه سیاسی در زمان شاه، باز می گردد. گروهی که جمهوری اسلامی آنرا "گروه سید مهلبی هاشمی" گذاشته و ریشهری نیز در کتابش از همین نام استفاده می کند. ارتجاع و حجتیه به بهانه نفوذ گروه هاشمی در خانه آیت الله منتظری، توطئه کودتایی خزنده ای را در خانه آیت الله خمینی، علیه آیت الله منتظری سازمان دادند. آنها با یک حرکت سه دو هدف رسیدند. نه تنها آیت الله منتظری را بستند و در زمان حیات آیت الله خمینی خانه نشین کردند، بلکه انتقام قتل یکی از رهبران حجتیه در زمان شاه را نیز گرفتند، تا درس عبرتی باشد برای دیگرانی که در جمهوری اسلامی بر مصیبت امور قرار گرفته اند!

گروه هدفی ها

آنچه را در زیر می خوانید، خلاصه ایست، از ستیز و عداوت ریشه دار حجتیه با آیت الله منتظری:

در اواخر دهه ۴۰ در "قهردیجان" اصفهان، کتابی مذهبی نوشته شد، بنام "شهید جاوید". این کتاب، حدوداً و بصورت ضمنی، بر این فرضیه قرار داشت، که خون امام حسین در تن شیعیان ادامه حیات می دهد و بدین ترتیب مبارزه با شاه و سلطنت، مبارزه ای "حسینی" است!

این کتاب، پیش از انتشار برای بازخوانی و تأیید چاپ به قم برده شد، اما هیچیک از علما و روحانیون سرشناس آن زمان در قم، آن را تأیید نکردند، مگر آیت الله منتظری. آیت الله منتظری به مسولیت و فتوای خویش چاپ آنرا مجاز اعلام داشت و فراتر از آن، "تقریظ" (۳) نیز بر آن نوشت، که در ابتدای کتاب به چاپ رسید. چاپ این کتاب، در حوزه علمیه قم و در میان روحانیون وابسته به حجتیه و ارتجاع مذهبی، آنقدر مهم نبود، که تقریظ آیت الله منتظری بر آن!

فتوایی در تحریم کتاب و نکوش تقریظی که بر آن نگاشته شده بود، در قم تهیه شد و در بازار تهران نیز برای آن امضاء جمع شد. ساواک شاهنشاهی نیز آتش بیار معرکه شد، چرا که در کتاب "شهید جاوید" شیعیان به مبارزه با طاغوت و در ایران، گرفتن انتقام خون امام حسین از یزید زمانه (اشاره به شاه) توصیه شده بود. "حجتیه"، که خود در تهیه نامه تکفیر کتاب شهید جاوید نقش داشت، این کتاب و فتوای آن را فتوایی نزدیک به "بهائیت" ارزیابی کرد و آنرا منکر ضرورت ظهور امام

کاری که اینها با اسلام و مسلمین کرده اند، هیچ وقت چینی ها نکرده اند: ۲۸ مرداد هم همینطور شد! آخوند را با فتوای آخوند می کشند. ببینید، لابد دست همین ها در کار است و از حالا فتوای ارتداد را داده اند، والا شاه، حالا جرات این ناپرهیزی ها را ندارد و ساواک هم اگر موتی به تنش مانده بود، امثال من را در همان زندان نگاه می داشت. لابد دوباره، فلسفی و شیخ محمود مشیر و مشاور دربار شده اند!

این تجربه ای بود، که طالقانی هم بدلیل حضورش در جنبش ملی دوران مصلح و جنبش مقاومت بعد از کودتای ۲۸ مرداد اننوخته بود و هم در سفرها و دیدارها طولانی و مکرر به فلسطین و مصر و الجزایر و بررسی نقش و عملکرد آخوان المسلمین در کشورهای مسلمان بر آن آگاهی کامل یافته بود. او خوب می دانست "حجتیه" در ایران چیست و چه می کند. در نخستین جلسه مجلس خبرگان قانون اساسی، وقتی کف زمین مجلس نشست و سر پرغصه اش را به عصایش تکیه داد، جلس زده بود، انقلاب کدام مسیر انحرافی را دارد طی می کند و سرانجام، کار به کجا خواهد کشید.

پیرمرد، سپس به طرف هاتفی برگشت و آهسته پرسید: مسئله چقدر جدی است؟ و اضافه کرد: البته از خارج هم دوستان ما تلفنی خبر داده اند، که یک شیطنت هائی در کار است، گویا مجله "تایم" هم اشاره ای کرده است، اما بالاخره شما دوستان بیشتر از دیگران در کار است.

هاتفی، که نمی دانست اشاره طالقانی به اختیارات مطلق او در روزنامه کیهان و اطلاعات وسیعش از اوضاع است و یا اطلاعاتی از وابستگی های حزبی او دارد؛ نه به آهستگی و نه به خونسردی طالقانی گفت: «گرچه وقتی در تله می افتد، به هر چیز جنگ می زند!»

طالقانی، آخوندی نبود که جز راه مسجد و بیتش را نرفته باشد؛ او سرد و گرم روزگار را چشیده بود. کودتای ۲۸ مرداد را پشت سر گذاشته بود، با انقلاب الجزایر زندگی کرده بود، ضعف ها، سیاست بازی ها و جاه طلبی های آیت الله کاشانی را خوب می شناخت، از تعلق های مصلح زخم خورده بود، شکست ناصر در مصر را، شکست اعراب برای ایستادن در برابر اسرائیل می دانست، از ظلمی که در حق مردم فلسطین شده بود، خون به دل بود، زندان های شاه را دور زده بود و... بنابراین، همان اشاره کوتاه هاتفی به «گرچه زخمی و در تله افتاده» پاسخ کاملی بود، برای سؤال پیرمردی، که چهار زانو روی فرش رنگ رفته اتاق، در انتظار حوادث نشسته بود!

سکوت حاکم بر اتاق، چند دقیقه ای ادامه یافت، تا آنکه دوباره طالقانی از هاتفی پرسید: نظر شما چیست؟ و برای آنکه کمی مزاح هم کرده باشد، اضافه کرد: «بالاخره روزنامه نویسی مثل شما، گریه را باید خوب بشناسد!»

هاتفی بی درنگ گفت: باید ماجرا را به مردم گفت و به آنها پناه برد! این همان کاریست که مصلح نکرد، و نتیجه اش را دیدیم!

پیر مرد چند بار سرش را به علامت تأیید تکان داد، و سپس پرسید: چرا شماها خودتان در روزنامه تان نوشتید؟

هاتفی بی درنگ پاسخ داد: «کیهان» رهبر مردم نیست، اگر چنین شود، آنوقت نقش شما چه می شود؟ و تازه مردم به روزنامه ها اعتماد ندارند. اما، اگر شما بنویسید و بگوئید، کیهان منتشر می کند! نقش ما باید این باشد! اگر هم ما نتوانستیم منتشر کنیم و زور من هم نرسید، همه دیوارهای شهر روزنامه است!»

طالقانی چشم از گل های قالی برداشت و با شیفتگی به صورت هاتفی خیره شد. از هیچ طرف کلامی رد و بدل نشد، تا آنکه طالقانی، خطاب به احمدعلی بابائی "که کنار آقا" نشسته بود، سراغ "محمد رضا"، پسر کوچکش را گرفت، که پیک انقلابی پدرش بود؛ و بعد هم گفت: چند خط بنویسید که می خواهند کودتا کنند و مردم را بکشند! به مردمی که مقابل خانه و مسجد هدایت جمع شده اند، بگوئید من از توپ و تانک نمی ترسم، مسجد "هدایت" خانه من است، کسی نمی تواند راه مرا به خانه ام ببندد!

همه آنها که در اتاق بودند، به یک چشم بهم زدند، از در رفتند بیرون تا ترتیب کارها را بدهند. طالقانی، در حالیکه پنجه های دو دستش را مشت کرده و به زمین فشار می داد تا بلند شود، با اشاره ای، که عاقل بفهمند، اما دشمن نماند، گفت: من باید برای نماز آماده شوم، شما که نباید اهل نماز جماعت باشید، اما شیری که خورده اید حلالتان باشد!

احمد علی بابائی، جمعیتی را که در راهروی و روی پله های تنگ خانه ایستاده بودند، تا آنها را ببینند، پس و پیش کرد تا راه عبوری برای هاتفی، که دست او را در دست خودش می نشرد پیدا کند. پشت در خانه که رسیدند، علی بابائی، که آشکارا از این ملاقات و ارتباط خوشحال بود، سر هاتفی را میان دو دستش گرفت و پس از آنکه پیشانی او را بوسید، با سر اشاره به بالای پله ها و جمعیتی که پشت سر گذاشته بودند، کرد و گفت: دعای خیر این سید اولاد پیغمبر و این مردم مسلمان پناه امثال شماست!

(بقیه مصاحبه دکتر پیمان از ص ۴)

یک طبقه اشرافیت جدیدی بر این ملت، ظرف این ۱۵ سال حاکم شده، که دارای منافع اقتصادی فوق العاده گسترده است. اینست که دولت به تنهایی نمی تواند، همه چیز را تغییر بدهد و نباید انتظارات زیادی داشت. حتی اعضای کابینه و همکاران آقای خاتمی هم آن هماهنگی و سنخیت و انسجام را نسبت به آن اهداف آقای خاتمی ندارد. بنابراین، ما از اول هم انتظار نداشتیم که ایشان بتوانند تغییراتی سریع در ساختارها بدهند، آنچه انتظار بوده هست همین فضای فکری جامعه است که تغییر کرده، گفتمان تازه ایست که طرح شد، در سطح رسمی، یعنی گفتمان ها میان روشنفکران. اینکه این گفتمان که قبلا از جانب حکومت التقاطی، ملحدانه و مردود شناخته می شد، حالا از زبان رئیس جمهوری تایید و تبلیغ می شود، تاثیر فوق العاده ای در کل فضای فکری و فرهنگی جامعه، بخصوص در بدنه نظام داشته و دارد و این گفتمان می تواند پایه تغییراتی در آینده باشد. باید به این بخش بیاندیشیم و انتظاراتی بیش از این نداشته باشیم و مثلا بگویم که ایشان آمده و می توانست معجزه کند و نکند! کارشکنی ها را باید در نظر داشته باشیم. حتی مجلس، به رغم وضعیتی که دارد و برخی از نمایندگان طرفدار دولت هستند، در همین بودجه جدید باز هم نوعی عمل کرد که دولت بیش از پیش تحت فشار قرار گیرد و بحران اقتصادی دولت تشدید شود. آجانبی که باید هزینه های اساسی باشد، کم شد و آجانبی که مربوط به نهادهایی مثل بنیاد مستضعفان (و کمیته امداد) و یا خود نمایندگان بود افزایش یافت. در نتیجه کسری بودجه دولت بیشتر می شود. اینطور کارشکنی های آشکار و پنهان هست. البته در جریان شادی مربوط به مسابقه فوتبال، مردم نشان دادند که همچنان هستند و روی خواسته هایشان پافشاری می کنند. این بطور نمادی مخالفت مردم با خشونت ها و اصرارشان بر خواسته هایی بود که در انتخابات گفته بودند.

مناسبات با امریکا - درباره مناسبات با امریکا و مصاحبه آقای خاتمی، باید بگویم که مشکلات زیادی وجود دارد. مسئله مناسبات به این سادگی ها نیست. بخشی از این مشکلات، مربوط به سابقه رابطه با امریکا است که خودش یک سابقه ذهنی خیلی ریشه دار و عمیقی است در جامعه ایران و غلبه بر این ذهنیت احتیاج به زمان و یک سلسله تغییرات در کل سیاست ها دارد. حتی امریکا سیاست هایش را اخیرا تشدید هم کرده و آن موانع ذهنی و حتی عینی را بزرگتر هم می کند. اوضاع و احوال اخیر در منطقه بیش از پیش در ذهن مردم ایران، این تاثیر را می گذارد که امریکا با قلدری و زورگویی نسبت به، مثلا عراق عمل می کند. در حالیکه عراق هر چه هم عقب نشینی می کند، باز هم تصمیم به حمله و سرکوب وجود دارد، در حالیکه جامعه جهانی و شورای امنیت سازمان ملل مخالف است. در میان مردم، این احساس ناامنی از جانب امریکا، بیشتر ریشه می داند که ما چه امنیتی در مقابل این زورگویی و قلدری داریم، از کجا معلوم که این قلدری برای ما هم پیش نیاید؟ حضور کامل و تمام غیر امریکا در منطقه، احساس ناامنی را در میان مردم ما تشدید کرده است. اینکه، با چنین دولتی، با چنین زورگویی و اینکه خودش هم قوانین جهانی را رعایت نمی کند و برخورد برابر و عادلانه نمی کند. مثلا آنطرف اسرائیل را به رغم اینکه همه سلاحهای کشتار جمعی را دارد و هیچکدام از قطعه نامه های شورای امنیت را اجرا نکرده حمایت می کند، ولی عراق را بخاطر اینکه احتمالا در جانی چیزی هست، اینگونه تهدید می کند. اینها بدبینی را تشدید کرده و بنابراین پیشبرد سیاست تنش زدانی با مقاومت روبروست. البته من بگویم که جناح های مخالف آقای خاتمی، مخالفان با رابطه با امریکا به نظر من اصلا پایه صادقانه ای ندارد، چون پروژوازی تجاری در ایران، اصلا موجودیتش بر تجارت خارجی و ارز دلار نفتی است و آن ها در شعارهایشان بر ضد امریکا و غرب، اصلا صمیمیتی ندارند. آنها ناراحتند، چون ابتکار عمل را در انتخابات از دست دادند و پشت این شعارها، ناراضی خودشان را بروز می دهند. دلایل مخالفت آنها چیز دیگری است. آنها که می خواهند کشور را صنعتی کنند و در بازار جهانی حضور داشته باشند، طرفدار تنش زدانی هستند و آنهایی که می خواهند در عین این نوع اصلاحات کنترل کاملی را که تاکنون داشته اند از دست ندهند، بطور تاکتیکی مخالف هستند و شاید اگر کار دست خودشان باشد، همین مسیر تنش زدانی (ارتباط با امریکا) را سریعتر طی کنند. در حال حاضر تنش زدانی، با سیاست های آقای خاتمی، در منطقه موقفیت هایی را همراه داشته است. اما همین مسائل اخیر مربوط به عراق، که تجربه عراق مطرح است، مشکلاتی که در کردستان هست، که همسایه ایران است، در افغانستان، ترکیه و پاکستان همینطور، در همه جا اوضاع مغشوشی وجود دارد که نمی گذارد تنش زدانی و ایجاد یک رابطه سالم با دنیا، و از جمله کشورهای غربی پیش برود.

جنبش مسلمان مبارز - تلاش ما اینست، که وضع را نشان بدهیم و در جهت ایجاد فضایی که احزاب بتوانند فعالیت کنند، پیش برویم. همه دنبال این هستند که درخواست بدهند به وزارت کشور و از آن مصرا نه می خواهند که مجوز صادر کند و امنیت را تامین و تضمین کند. هرچند که تاکنون جوابی به نیروهای مستقل و ماها داده نشده است، اما مطمئن هستم که این مقاومت ها نمی تواند خیلی دوام بیاورد.

زمان دانست، که فلسفه وجودی انجمن "حجتیه"، بعنوان پاسدار ظهور و فراهم سازنده شرایط ظهور حضرت مهدی بود!

همزمان با انتشار کتاب "شهید جاوید"، جمعی از طلاب جوان حوزه علمیه اصفهان، به همراه چند جوان غیر طلبه، گروهی را برای مبارزه با "یزید زمانه" تشکیل دادند، که بعدها به گروه "هدفی ها" شهرت یافت. سید مهدی هاشمی، از دوستان و همفکران قدیمی "محمد منتظری"، فرزند آیت ا. الله منتظری، بنیانگذار این گروه بود. تکفیر کتاب شهید جاوید و تبلیغاتی که درباره آیت ا. الله منتظری، در حد نزدیک بودن او به بهائیت، از سوی حجتیه سازمان داده شد، به حوزه علمیه اصفهان نیز کشیده شد. در اصفهان، رهبری مخالفت با آیت ا. الله منتظری (که خود اهل اصفهان و زاده نجف آباد است و طبعا در اصفهان دارای پایگاه مذهبی و مردمی) را، آیت ا. الله "شمس آبادی" برعهده گرفت، که از سران حجتیه و ارتجاع مذهبی در اصفهان بود.

حجت اسلام ریشهری، در کتاب خاطرات خود، بخشی از اسناد ساواک شاهنشاهی را که در اختیار او، بعنوان وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بوده، با حذف برخی قسمت ها، در ارتباط با آیت ا. الله شمس آبادی چنین ذکر می کند:

(۱۳۹۲، ص ۵۰). در جلسه ای که در منزل حاج آقا مرتضی ابطحی با شرکت ۲۰ نفر از علما تشکیل شده، آقای شمس آبادی سخنانی بر علیه بی حجابی و فحشاء ایراد و از روحانیون حاضر درخواست می کند که این مطلب را در منابر عنوان نمایند. سپس صحبت کتاب شهید جاوید مطرح شد... آقایان خادمی و شمس آبادی به شدت آقای منتظری را مورد حمله قرار دادند... (۴)

گروه "هدفی ها"، که با روحانیون اداره کننده حوزه علمیه اصفهان، اختلاف داشته، برای جلب حمایت آنها و ورودشان به صحنه مبارزه با شاه، فشارهایی را به این روحانیون و از جمله "شمس آبادی" می آورد. آنگونه که ساواک شاهنشاهی، در جریان محاکمه سران گروه هدفی ها اعلام داشت، این گروه برای گرفتن کمک مالی به شمس آبادی مراجعه می کند و چون چند بار مراجعه به نتیجه نمی رسد، او را رسوده و در جاده های اطراف اصفهان به قتل می رساند.

بنا به سندی که ریشهری در کتاب خویش آورده، شاه پس از شنیدن این خبر، توصیه می کند، این قتل را به گردن طرفداران آیت ا. الله خمینی انداخته و بیشترین بهره برداری را از آن بکنند!

اعضای گروه هدفی ها، توسط ساواک دستگیر شده و باتهام چند ترور و قتل، به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شدند. برای آیت ا. الله منتظری نیز، به جرم نوشتن تقریظ بر کتاب شهید جاوید، پرونده ای ساخته شد و آن حمله آیت ا. الله شمس آبادی به وی، که سند آنرا ریشهری در کتاب آورده، به حمله ساواک به آیت ا. الله منتظری، تشکیل پرونده برای وی و زندانی ختم شد، که تا انقلاب ادامه یافت.

پس از پیروزی انقلاب، سید مهدی هاشمی و اعضای زندانی گروه هدفی ها، از زندان شاهنشاهی بیرون آمدند. موج حملات تبلیغاتی علیه محمد منتظری، پس از مرگ او در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، متوجه سید مهدی هاشمی شد و حمایت آیت ا. الله منتظری از او به پرونده ای علیه خود آیت ا. الله منتظری ختم شد.

سید مهدی هاشمی، سرانجام به حکم حجت الاسلام ریشهری اعدام شد و بدین ترتیب انتقام خون "شمس آبادی" گرفته شد. انتقامی که بی تردید، حجتیه بزرگترین موافق آن بود.

حجت الاسلام ریشهری، در کتاب خاطرات خود، عکسی را از مقبره یا شکوهی که برای آیت ا. الله شمس آبادی در اصفهان و در گلزار شهدا برپا داشته اند، منتشر ساخته است، که رهبر کنونی جمهوری اسلامی را در حال فاتحه بر قبر او نشان می دهد!

ما در آینده، گزارش مشروحه را از کتاب خاطرات ریشهری و مستند به اسنادی که او منتشر کرده و سخنان و نقشی که حجت اسلام "فاکر"، نماینده کنونی مشهد (و در واقع شیخ واعظ طبسی) در مجلس اسلامی، در ادامه ستیز با آیت ا. الله منتظری ایفاء می کند، منتشر خواهیم ساخت. آن گذشته و این حال، خود بهترین نشانه و دلیل آنست که ماجرای عزل آیت ا. الله منتظری و ادامه ستیز با او (تا حد توصیه به محاکمه وی و فتوایی که محسن رفیق دوست برای اعدام او صادر کرده!) در جمهوری اسلامی ریشه دارتر از آنست که بتوان آنرا در آینده نیز خاتمه یافته تلقی کرد!

۱- (محمد منتظری، مدت ها پیش از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، از شورای رهبری این حزب استعفا داده بود. بنابراین، دعوت و حضور او در این جلسه منجر به انفجار همیشه زیر علامت سوال بوده و هست.)

۲- خاطرات سیاسی، محمد محمدی ریشهری ۱۳۶۵-۶۶

۳- تقریظ: مقدمه توام با تایید و مدح

۴- نقطه چین ها مربوط به سانسور سند از سوی ریشهری است. کینه و نفرت از رجوع مذهبی علیه آیت الله منتظری در همین سند ساواک نیز مشهود است.